

خلاصه و نکات مهم

خدمات متقابل ایران و اسلام

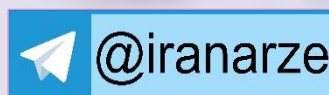
توضیحات:

- خلاصه + نکات مهم
- حیطه عمومی
- با قابلیت پرینت

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی خدمات متقابل ایران و اسلام با جواب، اینجا بزنید

همچنین جهت مشاهده آخرین اخبار استخدامی، اینجا بزنید

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



فهرست مطالب (برای مراجعه به هر بخش، روی آن بزنید)

- ❖ فصل اول: خلاصه خدمات متقابل ایران و اسلام - صفحه ۳
- ❖ فصل دوم: نکات مهم خدمات متقابل ایران و اسلام - صفحه ۳۴
- ❖ فصل سوم: خلاصه خدمات متقابل ایران و اسلام ۱۴ صفحه ای - صفحه ۳۹
- ❖ فصل چهارم: خلاصه خدمات متقابل ایران و اسلام ۲۴ صفحه ای - صفحه ۵۴



❖ فصل اول: خلاصه خدمات متقابل ایران و اسلام

در حدود نود و هشت درصد از ما مردم ایران مسلمانییم. ما مسلمانان ایرانی هب اسلام به حکم اینکه مذهب ماست ایمان و اعتقاد داریم و به ایران به حکم اینکه میهن ماست مهر می ورزیم. از اینرو سخت علاقه مندیم که مسائلی را که از یک طرف با آنچه به آن ایمان و اعتقاد داریم و از طرف دیگر با آنچه به آن مهر می ورزیم پیوند دارد روشن درک کنیم و تکلیف خود را در آن مسائل بدانیم. عمده این مسائل در سه پرسش ذیل خلاصه میشود:

۱- ما هم احساسات مذهبی اسلامی داریم و هم احساسات میهنی ایرانی، آیا دارای دو نوع احساس متضاد می باشیم، یا هیچگونه تضاد و تناقضی میان احساسات مذهبی ما و احساسات ملی ما وجود ندارد؟

۲- دین ما اسلام آنگاه که در چهارده قرن پیش به میهن ما ایران وارد شد چه تحولات و دگرگونی ها در میهن ما به وجود آورد؟ آن دگرگونیها در چه جهت بود؟ از ایران چه گرفت و به ایران چه داد؟ آیا ورود اسلام به ایران برای ایران موهبت بود یا فاجعه؟

۳- ملل بسیاری به اسلام گرویدند و در خدمت این دین در آمدند و در راه نشر و بسط تعالیم آن کوشیدند و با تشریک مساعی با یکدیگر تمدنی عظیم و باشکوه به نام تمدن اسلامی به وجود آوردند. سهم ما ایرانیان در این خدمات چه بوده است؟ ایران چه مقامی از این جهت دارد؟

کتاب حاضر مشتمل بر سه بخش است:

۱- اسلام و مسئله ملیت.

۲- خدمات اسلام به ایران.

۳- خدمات ایران به اسلام

کتاب حاضر اولین کتاب است در موضوع خودش. زمینه تحقیق در این مسائل فراهم است و مسلماً اگر بنا باشد بحث کافی در همه مسائل مشترک اسلام و ایران به عمل آید چند مجلد بزرگ خواهد شد.

مفهوم ناسیونالیسم، با شکل فعلی و مرسوم وی در جهان از اوایل قرن نوزدهم در آلمان پیدا و مطرح شد و اصولاً یکی از تبعات و واکنش هایی است که در برابر انقلاب کبیر فرانسه، در اروپا به وجود آمد.

انقلاب کبیر فرانسه، خود واکنش و عصیانی بود در برابر طرز فکر اشرافی کهن که بکلی برای توده مردم و عامه خلق ارزشی قائل نبود. از آن زمان به بعد بود که تم اصلی در سخنان گویندگان و آثار نویسندگان و فلاسفه، "ملت" و توده مردم و آزادی و برابری آحاد آن گردید.

در قرن نوزدهم، سه واکنش یا گرایش اساسی در برابر شعارهای انقلاب فرانسه ظهور کرد:

۱- واکنش ناسیونالیستی.

۲- واکنش محافظه کاری.

۳- واکنش سوسیالیسم

دو گرایش نخستین را، فلاسفه سیاسی، منحرف از اصول یا ضد انقلابی و گرایش سومین را، عدالت طلبانه خوانده اند. ناسیونالیسم پس از آمیخته ای از نظریات، متفکرانی چون شارل موراس و بارس را داشت که افکار و عقاید ناسیونالیستی، کشورهای گوناگون اروپا را تدوین و تنظیم کردند. موراس، فکر "واحد ملی تفکیک ناپذیر" را تا آنجا پیش برد که برای مجموعه ملت یک شخصیت واقعی حاکم بر شخصیت و اراده فرد قائل شد. و این شخصیت جمع را در وجود دولت پیاده کرد.

از آن پس، سراسر قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم، دوران ظهور و بروز و تکامل افکار ناسیونالیستی در جوامع اروپایی گردید. گرایش های سوسیالیستی یا محافظه کاری در اروپا، گرچه در زمینه های اجتماعی و سیاسی روی افکار روشنفکران آثار فراوانی گذاشت معذک رنگ ناسیونالیستی دولتهای اروپایی آنچنان شدید بود که هرگونه رنگ دیگر را، اعم از رنگ لیبرال، رنگ کنسرواتیسم یا رنگ سوسیالیستی مارکس را تحت الشعاع قرار داد.

معیارهای کلاسیک ما باعث شده که جدایی و تمایزی بین مردم مختلف روی زمین، از ترک و فارس و عرب تا آفریقایی و اروپایی و آسیایی... مشاهده کنیم. نه فقط رنگها و شکل و شمایل ها، زبانها و خصوصیات فیزیکی مختلفند، رسوم و سنن و فرهنگها و حتی طرز فکرها و ویژگیهای روحی و روانی هم مختلفند. اگر بخواهیم این مردم گوناگون را بصورت واحدهای اجتماعی مستقلی طبقه بندی کنیم، آیا صرفا رنگ و نژاد و شرایط اقلیمی و مرزهای جغرافیایی را باید ملاک تفکیک قرار دهیم یا سنن و سوابق تاریخی و فرهنگها یا عواملی دیگر را؟

* نکته: احساس ملی یا ناسیونالیسم عبارت است از وجود احساس مشترک یا وجدان و شعور جمعی در میان عده ای از انسانها که یک واحد سیاسی یا ملت را می سازند. این وجدان جمعی است که در درون شخصیت افراد حاضر جامعه و بین آنها و گذشتگان و عقاید شان رابطه و دلبستگی هایی ایجاد می کند و روابط و مناسبات آنها را با هم و با سایر ملل رنگ میدهد و آمال و آرمانهای آنان را به هم نزدیک و منطبق می سازد.

* نکته: تعریف کلاسیک غربی این است که این وجدان جمعی زاینده شرایط اقلیمی، نژادی، زبان مشترک، سنن و آداب تاریخی و فرهنگ مشترک است. ولی دقت بیشتری در واقعیتهای فردی و اجتماعی بشر نشان میدهد که این عوامل نقش بنیانی و درونی در تکوین وجدان جمعی ندارند و نمی توانند برای همیشه مایه و ملاط چسبندگی و پیوستگی افرادی از ابناء بشر تحت یک ملیت گردند.

زبان

بدیهی است که در اولین مراحل تکوین یک ملیت، زبان و سنن مشترک عامل معارفه و نزدیکی افراد به هم و کانالی برای ارتباط قلوب و عواطف و در نتیجه رشد شعور جمعی و ملی است. ولی به گذشته ملتها که مراجعه میکنیم عامل زبان مشترک را نه یک عنصر سازنده بلکه عاملی محصول ملیت می یابیم. زبان هیچ یک از ملتها از ابتدای تکوین شان، به صورت فعلی نبوده، بلکه پس از جمع شدن و پیوند یافتن قلوب جماعت در سرزمینی معین، زبان آنها هم با ایشان به وجود آمده، تکامل پیدا کرده و قواعد و اصول آن گسترش یافته و در طی قرنهای، با برخورد با زبانهای ملل دیگر تغییر شکلها و تحولاتی ممتد به خود پذیرفته تا به حد امروزی رسیده است. اگر در دوره های معینی از تاریخ یک ملت، مثلا در مبارزه استقلال، زبان یا سنن

معینی جلوه و ظهور بیشتر یافته و سمبل و شعار آرمان ملی می گردد، چنانکه زبان هندی به هنگام مبارزه استقلال طلبی هند و زبان عربی به دوران جنگ های آزادی بخش الجزایر جنین نقشی داشته اند، ولی این جلوه و ظهوری موقت است و تنها حکم انگیزنده توده ملت را دارد.

نژاد

تحقیقات تاریخی و جامعه شناسی نشان میدهد که همه نژادهای بشری، در صورت حضور شرایط اجتماعی و اخلاقی معین، میتوانند از تمام خصوصیات انسانها برخوردار شوند. چنانکه اعراب قبل از اسلام مجمعی از تعصبات و نزاع و ستیزه های قبیلگی و خرافات محصول این تعصبات بودند، ولی با ظهور اسلام و ارمغان های اخلاقی و سنتهای انقلابی توحیدی و عدالت اجتماعی که به ایشان داد همان خصوصیات را یافتند که از متمدن ترین و راقی ترین جامعه های انسانی انتظار میرود. اگر بعد از زمانی باز خصوصیات نژادی سابق آنها شروع به خودنمایی و ظهور و بروز کرد، به سبب سستی گرفتن همان شرایط اخلاقی و سنتهای اجتماعی و توحیدی اسلامی بود. و این حاکی از آن است که مختصات نژادی اصالت دائمی و لایزال نداشته بلکه در تحت شرایط اجتماعی و اخلاقی دیگری میتوان آنها و نقش و اثر آنها را تغییر داد. ملت الجزایر نمونه و شاهد دیگری از این مدعاست.

سنن

در بین ملت های گوناگون سنت های ملی مشترک بسیار دیده میشود. سنت هایی که گاه همچون زبان و نژاد وسیله شناخت و تمیز ملیتها از هم میگردد. اما این سنن تا چه اندازه در تکوین ملت ها نقش و تأثیر داشته اند؟ رسوم و سنن و حتی فرهنگها نتیجه و محصول فعالیت آزادی و آگاهانه انسانهای گذشته است و اگر از گذشته تا حال رابطه و پیوندی بین افراد و واحدهای جامعه نبود، این سنن هرگز نسلا بعد نسل منتقل نمی شدند. تا ملیت وجدان و جمعی نباشد، سنت و فرهنگی منتقل نمی گردد، پس سنت های ملی موجود هم خود محصول ملیت است و حیات و فعالیت انسانها، نه مایه و پایه آن. وانگهی، سنت های اجتماعی موجود در یک ملت بر دو گونه اند: آنهایی که از معالی اخلاق و مجاهدات و مبارزات گذشته که از خصایص مقدس انسانی است، و تلاشهای او برای حاکم ساختن عدل و نیکی و خصائل نشأت گرفته اند، و آنها که از جهل و دنیاپرستی و روابط ظالمانه اجتماعی سرچشمه می گیرند. حاصل سنت های دسته اول زنده ماندن و حرکت و رقاء و شکوفایی ملت هاست، و محصول دومی عقب ماندن و انحطاط و تحقیق و اسارت مردم است در دست ارباب ثروت و حکومت.

شرایط اقلیمی و طبیعی

اصولا تکامل موجودات زنده در جهت آزادی از طبیعت و محیط بیرونی و نیز از غرایز درونی بوده است. انسان اولیه، که در منتهای این خط تکاملی قرار داشت، آزادترین وجود از اسارت طبیعت بود. ولی این آزادی نه چیزی مطلق بلکه بالنسبه به جانداران قبل از انسان بوده. بشرهای ابتدایی هنوز هم تحت تأثیر محرکات غریزی و طبیعی بودند و به تدریج که شعور و قوای آزادی در آنها رشد یافت از تعلق و اسارت طبیعت آزادتر گردیدند. در جامعه انسانی نیز در اولین مراحل تکوین و تکامل وابستگیهای افراد به هم ناشی از غرایز درونی یا عوامل طبیعی و محیطی بود. در اجتماعات اولیه عناصر اقلیمی و طبیعی و

بعدها عاطفی و خانوادگی و قبیلگی، در بافت وجدان جمعی عامل اساسی بود. ولی در جامعه رشد و تکامل یافته که عناصر دیگری وارد صحنه تأثیری بر روی روابط وجدانی و اجتماعی افراد انسان میشود، نقش و اثر عوامل طبیعی من جمله شرایط اقلیمی ناچیز و ناچیزتر میگردد.

همیشه عاملی اساسی تر و مخفی تر در وجدانهای مردم رو به بیداری و زنده شدن می رود و موجب حیات و تظاهر خارجی آن گاه به لباس زبان و زمانی به پوشش سنن ملی معینی جلوه میکند. غرض از تحقیق و پویندگی حقیقت این است که از این تجلیات و ظهور و نمودهای خارجی به سوی واقع مکنون حوادث و اشیاء هدایت شویم.

در کشورهای پیشرفته و قدرتمند جهان امروز نیز مفهوم استقلال سیاسی و مرزبندیهای جغرافیایی مفهوم اولیه خود را از دست داده، به صورت دسته بندی های منطقه ای در آمده است. این موضوع حاکی از آن است که اینگونه کشورها به خاطر مصالح جدیدی که برایشان مطرح شده است اختلافات زبانی و سنتی و فرهنگی و نژادی سابق خود را ناچیز و غیر اصیل یافته اند و این اتحاد در زمینه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز، به نحو بارزترین، شکل پیدا کرده است.

نقش روشنفکران

در اجتماعات استعمار زده، عقب مانده، این روشنفکران هستند که می خواهند یا می کوشند که این شعور و وجدان جمعی را در مردم وطن خود بیدار کنند. از آنجا که زبان و سنن و فرهنگ ملی در ذهن این روشنفکران مترادف است با واقعیت فعلی ملت که آمیخته ای است از گرفتاریها و بدبختی ها و عقب ماندگیها و ، محرومیت ها روشنفکر از تبلیغ روی این سنت سرباز می زند و به سوی الگوهای دنیای پیشرفته و حاکم رو می آورد و می کوشد آن الگوها را برای ملت خود سرمشق تشکیل و تکوین شعور ملی قرار دهد.

مرزهای واقعی

حال که عوامل مؤثر در پیدایش وجدان جمعی و همبستگی ملی یا عناصر سازنده ناسیونالیسم طبق تعریف کلاسیک غربی آن اصالت خود را از دست داده اند، آیا می توان ادعا کرد که اصولا تفکیک و تمایزی بین واحدهای اجتماعی بشری موجود نیست و همه ملیتها میتوانند و باید در یکدیگر حل شوند و ملت واحدی بسازند؟ تجربه تاریخی و شواهدی که از مبارزات و تحولات اجتماعی کسب شده، نشان میدهد که به هر حال، در عالم انسانها، اصناف و شعبی وجود دارند، اصنافی که از یکدیگر متمایزند و راه های مشخصی از یکدیگر دارند و امکان ادغام و اضمحلال آن در یکدیگر طبیعتاً وجود ندارد. تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جهان معاصر روز به روز، وحدت و تفاهم جهان غرب با دنیای سوم را دورتر و ناممکن تر می سازد. هر قدر دم از همزیستی و صلح و وحدت جهانی زده شود باز هم عمل یا واقعیت، تحولات آن را دورتر و غیر عملی تر می سازد. تا زمانی که گرگ و گوسفندی در عالم هست، وحدت بین آنها غیر ممکن است. همینکه جماعتی به هر عنوان اجتماعی سازمان یافته تشکیل دادند، بر هر اساس که باشد، اگر مطمح نظر ها شود و یا در معرض تجاوز و دست درازی هایی قرار گیرد، ناچار است مرزهای جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی و یا فرهنگی و عقیدتی خود را حفظ کند.

درد مشترک

این مردمی که در اطراف و اکناف عالم ارتباطات قلبی و آرمانی با یکدیگر پیدا میکنند، چه چیز مشترکی دارند که آنان را به هم پیوند میدهد، و در مقابل، آنان را از همسایه ها و هموطنان خود میبرد؟ این عامل درد مشترکی است که آنها دارند: درد از ظلم و تجاوز و استعمار. اتفاقا پیدا شدن و تولد ناسیونالیسم ملتها کاملا مصادف با زمانی بوده است که توده مردمی یک احساس درد یا خلاء عمومی و مشترک کردند، ناسیونالیسم آلمانی همان زمان متولد شد که از تبعیض ها و دخالت فرانسویان احساس درد کردند، ناسیونالیسم ایتالیا یا مجار یا هند یا هندو چین و الجزایر نیز زمانی به وجود آمدند که یک احساس خلاء و درد، همه یا اکثریتی از مردم را فرا گرفت. محققان غربی تاریخ ایران می گویند در حقیقت ناسیونالیسم یا احساس جمعی ملیت در ایران از زمانی متولد شد که نهضت تحریم تنباکو به راه افتاد، یعنی آن زمان که جماعتی از مردم ایران احساس درد استعمار کردند. پس وجدان جمعی و احساس ملیت یا ناسیونالیسم، در میان جماعتی از مردم، زمانی متولد میشود که درد و طلب مشترکی در آن جمع به وجود آمده باشد، این طلب مشترک آنان می باشد که آرمان جمع شان را می سازد، و به دنبال همان است که به حرکت در می آیند.

عوامل وحدت

وقتی به تمام دردهایی که تا این زمان موجب و موجد ملتها گردیده است رسیدگی و آنها را با هم مقایسه کنیم عامل مشترکی در آنها میبایم: آن زمان که فیخته فیلسوف با حرارت و شدت ناسیونالیسم آلمانی را اعلام می کرد، یا گاندی و گاریبالدی برای استقلال هند و ایتالیا مبارزه می کردند، یا مردم ویتنام و فلسطین برای درمان دردشان آزادی و استقلال را طلب میکنند و آن زمان که طبقه و جماعتی از یک ملت قیام و انقلاب میکنند، دو عنصر مشترک در همه آنان وجود دارد و آن درد از ظلم و سیطره انسانها و مؤسسات انسانی و طلب نفی این سیطره است. فیخته از سیطره و نفوذ سیاسی و فرهنگی فرانسه میخواست ملت آلمان را رها کند و گاندی از سیطره سیاسی و فرهنگی انگلستان، و الجزایر، از تجاوز فرانسه. پس عامل مشترک در همه دردها و آرمان های ملی که موجد ملتهای جهان شده همین احساس و اراده نفی ظلم و طلب عدالت است.

ما در جستجوی عوامل اساسی موجود وجدان مشترک بودیم و به عنصر درد و طلب مشترک در برابر سیطره و استثمار انسان، یا مؤسسات بشری، از انسان رسیدیم و دیدیم که این اشتراک درد آن زمان جمع کنندهای پایدار میشود که داعیه عدالت و حق و تقوا (به قول نویسندگان غربی: داعیه های انسانی و مترقی) خمیر مایه آن باشد. همین مایه و جوهر است که همچون خود حیات، زنده و فزاینده و حیات بخش است و همین جوهر است که چون به قالب جماعتی از مردم تزریق شد، آن را به حرکت و پویایی و تکامل دسته جمعی و فرهنگ سازی و سنت آفرینی می انگیزد که همه اینها ظواهر استقلال و تمایز یک ملتند.

ملت های اسلامی گوناگونی که این همه از هم جدایند، به لحاظ داعیه و جهان بینی تحت تعلیم و تلقین چنین آموزش هایی هستند. و این خود فرهنگ مشترک این مردم را می سازد و همین فرهنگ اسلامی و توحیدی برای آنها قهرمانان و شهدایی

تربیت کرده و خاطره ها و حماسه هایی به جا گزارده است که مجموعا در بافت وجدان مشترک و اسلامی آنها نقشی مهم دارد.

همزمان با این خواب، غرب مسیحی بیدار میشد. با استفاده های سرشار از سنتهای اجتماعی و فرهنگی و علمی اسلامی، غرب تمدن خود را بنا نهاد، تمدنی که صرف نظر از استفاده های علمی از سنتهای اسلامی، از مایه های دنیا پرستانه و ثروت و تجاوز و حکومت دنیا، نشأت می گرفت. از چندین قرن پیش دنیای اسلام مورد هجوم و بهره کشی دشمنان غربی قرار گرفت. نخست به هستی فرهنگی و اخلاقی و مذهبی آنها دستبرد زد و سپس منابع مادی و اقتصادی آن را به یغما برد. آن خواب دیرینه و این هجوم استعمار، ملت‌های اسلامی را روز به روز اسیرتر و خود باخته تر ساخت.

ما و اسلام

به طوری که تاریخ شهادت میدهد، ما ایرانیان در طول زندگانی چندین هزار ساله خود با اقوام و ملل گوناگون عالم، به اقتضای عوامل تاریخی، گاهی روابط دوستانه و گاهی روابط خصمانه داشته ایم. یک سلسله افکار و عقاید در اثر این روابط از دیگران به ما رسیده است، همچنانکه ما نیز به نوبه خود در افکار و عقاید دیگران تاثیر کرده ایم. هر جا که پای قومیت و ملیت دیگران به میان آمده مقاومت کرده و در ملیت دیگران هضم نشده ایم، و در عین اینکه به ملیت خود علاقه مند بوده ایم این علاقه مندی زیاد تعصب آمیز و کور کورانه نبوده و سبب کور باطنی ما نگشته است تا ما را از حقیقت دور نگاه دارد و قوه تمیز را از ما بگیرد و در ما عناد و دشمنی نسبت به حقایق به وجود آورد. از ابتدای دوره هخامنشی که تمام ایران کنونی به اضافه قسمتهایی از کشورهای همسایه، تحت یک فرمان در آمد تقریباً دو هزار و پانصد سال میگذرد از این بیست و پنج قرن، نزدیک چهارده قرن آن را، ما با اسلام به سربرده ایم و این دین در متن زندگی ام وارد و جزء زندگی ما بوده است، با آداب این دین کدام اطفال خود را برداشته ایم، با آداب این دین زندگی کرده ایم، با آداب این دین خدای یگانه را پرستیده ایم، با آداب این دین مرده های خود را به خاک سپرده ایم تاریخ ما، ادبیات ما، سیاست ما، قضاوت و دادگستری ما، فرهنگ و تمدن ما، شؤون اجتماعی ما، و بالاخره همه چیز ما با این دین توأم بوده است نیز به اعتراف همه مطلعین، ما در این مدت، خدمات ارزنده و فوق العاده و غیر قابل توصیفی به تمدن اسلامی نموده ام و در ترقی و تعالی این دین و نشر آن در میان سایر مردم جهان از سایر ملل مسلمان حتی خود اعراب بیشتر کوشیده ایم. هیچ ملتی به اندازه ما در نشر و اشاعه و ترویج و تبلیغ این دین فعالیت نداشته است. بنابراین حق داریم روابط اسلام و ایران را از جهات مختلف مورد بررسی قرار دهیم، و سهم خود را در نشر معارف اسلامی و نیز سهم اسلام را در ترقی مادی و معنوی خویش با دقت کامل و با اتکاء به مدارک معتبر تاریخی روشن نماییم.

ملت پرستی در عصر حاضر

یکی از مسائلی که در قرن حاضر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، مسئله "ملیت" است. در این روزها بسیاری از ملل عالم از جمله مسلمانان ایرانی و غیر ایرانی به این مسئله توجه خاصی پیدا کرده اند و حتی برخی از آنان بقدری در این مسئله غرق شده اند که حد و حسابی برای آن نمی توان قائل شد. حقیقت این است که مسئله ملیت پرستی در عصر حاضر برای

جهان اسلام مشکل بزرگی بوجود آورده است. گذشته از اینکه فکر ملیت پرستی بر خلاف اصول تعلیماتی اسلامی است، زیرا از نظر اسلام همه عنصرها علی السوا هستند، این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمانان.

کشورهای عربی و پاکستان

آری این ملتها قرنهاست نشان داده اند که با انگیزه فکری و اعتقادی و بر اساس یک ایدئولوژی میتوانند وحدت به وجود آورند و قیام کنند و خود را از چنگال استعمارگران نجات دهند. سوق دادن چنین مردمی به سوی عامل احساس ملیت حقا جز ارتجاع نامی ندارد. به هر حال موج عنصر پرستی و نژاد پرستی که سلسله جنبان آن اروپاییان اند مشکل بزرگی برای جهان اسلام به وجود آورده است. میگویند علت اینکه مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی ملیت خود را مخفی می کرد این بود که نمی خواست خود را به یک ملت معین وابسته معرفی کند و احیانا به انهای دست استعمار چیان بدهد و احساسات دیگران را علیه خود برانگیزد.

۱- مسئله قومیت و ملیت پرستی در کشورهای عربی نیز روز بروز بالا می گیرد، به طوری که گروه بی شماری از مردم این کشورها با آنکه مسلمان هستند با تعصب خاصی، تنها به جنبه عربیت خود تکیه میکنند. و این خود همچنان که میدانیم نوعی مبارزه است با مقیاسهای وسیع اسلامی که تنها به جنبه های انسانی و معنوی متکی است. نیز همانطور که میدانیم زیان این کار در درجه اول متوجه خودشان گردیده است و با آن همه کثرت جمعیت و مصالح جنگی نتوانسته اند با اسرائیلی ها برابری نمایند. و بدون شک اگر اعراب به نیروی مذهبی خود تکیه می کردند هرگز دچار چنین شکستی نمی شدند. یکی از نویسندگان پاکستانی نوشته بود: در جنگ ژوئن اعراب و اسرائیل نیروی مذهبی یعنی صهیونیسم بر نیروی قومیت غلبه کرد اگر چه در این بیان نوعی اغراق و مبالغه وجود دارد یعنی عامل مذهب را در صهیونیسم زیاد دخالت داده است زیرا در قوم یهود همیشه نژاد بر مذهب غلبه داشته و دارد، ولی از آن جهت که اتکاء بی معنی اعراب را بر عربیت تخطئه می کند صحیح است.

از این رو باید بحث خود را در دو قسمت ادامه دهیم: اول درباره مقیاس "ملیت" یعنی ملاک اینکه چیزی را جزء ملیت یک قوم یا خارج از ملیت یک قوم قرار دهیم چیست؟ قسمت دوم درباره اینکه طبق این مقیاس، آیا اسلام از نظر ملیت ایرانی یک امر "خودی" است یا یک بیگانه و اجنبی؟ در واقع بحث ما کبرایی دارد و صغرایبی قسمت اول، کبرای بحث است و قسمت دوم صغرایبی بحث. ضمنا مقایسه ای نیز از این جهت میان اسلام و زرتشتی گری به عمل خواهد آمد، معلوم خواهد شد که با معیارها و مقیاسهای ملی، آیا اسلام بیشتر جنبه ملی ایرانی دارد، یا زرتشتی گری؟

واژه ملت کلمه

"ملت" کلمه ای عربی است و به معنی راه و روش است. در قرآن کریم نیز این کلمه به همین معنی آمده است این کلمه هفده بار (در ۱۵ آیه) در قرآن کریم آمده است، ولی مفهومی که این کلمه در قرآن کریم دارد با مفهومی که امروز مصطلح فارسی زبانان است و از آن، کلمه "ملیت" را مشتق کرده اند متفاوت است. ملت در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش و طریقه ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است. مثلا میفرماید: "ملة ابیکم ابراهیم" « یعنی راه و روش پدر شما

ابراهیم. یا میفرماید: "ملة إبراهيم حنیفا". راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن میگوید: "ملت و املا که همان املاء است از یک ریشه است،" فلیملل ولیه بالعدل "یعنی ولی او از روی عدالت املاء کند، راغب میگوید: "علت اینکه یک طریقه الهی "ملت" نامیده شده است این است که از طرف خداوند املاء و دیکته شده است."

کلمه ملت در اصطلاح امروز فارسی

در اصطلاح امروز فارسی این کلمه بکلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. امروز کلمه ملت به یک واحد اجتماعی گفته میشود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت واحد و احیانا آمال و آرمانهای مشترک و واحد میباشد. ما امروز به جای مردم آلمان و انگلستان و فرانسه و غیره، ملت آلمان، ملت انگلستان، ملت فرانسه میگوییم و احیانا به همه آن مردم این کلمه را اطلاق نمی کنیم، به یک طبقه از مردم، ملت می گوئیم، یعنی آنها را به دو طبقه تقسیم می کنیم، طبقه حاکمه و طبقه محکومه. به طبقه حاکمه کلمه دولت و به طبقه محکومه کلمه ملت را اطلاق می کنیم. این اصطلاح فارسی یک اصطلاح مستحدث و جدید است، و در واقع یک غلط است، در صد سال و دویست سال و هزار سال پیش هرگز این کلمه در زبان فارسی به این معنی غلط استعمال نمیشد، گمان میکنم این اصطلاح جدید از زمان مشروطیت به بعد پیدا شده است، و ظاهرا ریشه این غلط این بوده که این کلمه را مضاف الیه کلمه دیگر قرار می داده اند، مثلا می گفته اند پیروان ملت ابراهیم پیروان ملت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیروان ملت عیسی و همچنین. بعدها کلمه پیروان حذف شده و گفته اند ملت محمد، ملت عیسی. کم کم کار به آنجا کشیده که گفته اند ملت ایران، ملت ترک، ملت عرب، ملت انگلیس. به هر حال یک اصطلاح مستحدث است.

ملیت از نظر اجتماعی

از بحث لغوی می گذریم و وارد بحث اجتماعی می شویم: کوچکترین واحد اجتماعی "خانواده" است. زندگی مشترک انسانها تا وقتی که به زن و شوهر و فرزندان و فرزند زادگان و احیانا همسران فرزندان آنها محدود است زندگی خانوادگی نامیده می شود. زندگی خانوادگی فوق العاده قدیم است. از وقتی که انسان پیدا شده زندگی خانوادگی داشته است. به عقیده بعضی اجداد حیوانی انسان هم کم و بیش زندگی خانوادگی داشته اند. واحد بزرگتر از خانواده "قبیله" است زندگی قبیله ای مجموعه خانواده هایی را که در جد اعلی با هم مشترکند در بر میگیرد. زندگی قبیله ای مرحله تکامل یافته زندگی خانوادگی است. میگویند در زندگی های خانوادگی و انفرادی اولیه بشر، از لحاظ مالی و اقتصادی اشتراک حکم فرما بود نه اختصاص، بعدها مالکیت اختصاصی به وجود آمده است. واحد اجتماعی دیگری که از این واحد بزرگتر و تکامل یافته تر است و شامل مجموع مردمی میشود که حکومت واحد و قانون واحدی بر آنها حکومت میکند در اصطلاح امروز فارسی زبانان "ملت" نامیده میشود. واحد "ملی" ممکن است از مجموع قبایلی فراهم شده باشد که در اصل و ریشه و خون با هم شریکند، و ممکن است قبایلی که ایجاد کننده یک ملت هستند در خون و ریشه اصلی هیچگونه با هم اشتراک نداشته باشند و ممکن است اساسا زندگی قبیله ای و ایلی در میان آنها به هیچ وجه وجود نداشته باشد و اگر وجود داشته باشد فقط در میان بعضی از افراد آن ملت وجود داشته باشد نه در میان همه آنها جنبه جامعه شناسی بیشتری دارد در حالی که "ملت" بیشتر از نظر حقوق و سیاست

داخلی یا بین المللی مورد نظر قرار می گیرد، به علاوه استعمال این کلمه در عرف مارکسیستها و لیبرال ها فرق می کند و باید توجه داشت که در به کار بردن، گوینده یا نویسنده پیرو چه ایدئولوژی و اندیشه است."

تعصبات ملی

واحد اجتماعی، خواه خانواده، خواه قبیله و خواه ملت(به اصطلاح امروز فارسی) با نوعی احساسات و تعصبات همراه است، یعنی در انسان یک نوع حس جانبداری نسبت به خانواده و قوم و ملت خود پیدا میشود. این حس جانبداری ممکن است در واحد خیلی بزرگتر یعنی واحد "قاره ای و منطقه ای" نیز به وجود آید، مثلا مردم اروپا در برابر مردم آسیا یک نوع حس جانبداری نسبت به خود احساس می کنند و بالعکس مردم آسیا در برابر مردم اروپا. همان طور که مردم یک نژاد نیز امکان دارد که چنین احساسی نسبت به هم نژادان خود داشته باشند. ملیت از خانواده "خود خواهی" است که از حدود فرد و قبیله تجاوز کرده شامل افراد یک ملت شده است و خواه ناخواه عوارض اخلاقی خود خواهی: تعصب عجب، ندیدن عیب خود(البته عیبهای ملی در مقیاس ملت). بزرگتر دیدن خوبی های خود، تفاخر و امثال اینها را همراه دارد.

ناسیونالیسم

گرایش به جنبه های قومی و ملی در زبانهای اروپایی "ناسیونالیسم" خوانده می شود که برخی از دانشمندان فارسی زبان آنرا "ملت پرستی" ترجمه کرده اند. ناسیونالیسم مطابق بیان گذشته بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است نه بر عقل و منطق. ناسیونالیسم را نباید به طور کلی محکوم کرد. ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم بشود ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمی باشد. بلکه اسلام برای کسانی که طبعا حقوق بیشتری دارند، از قبیل همسایگان و خویشاوندان، حقوق قانونی زیادتری قائل است. ناسیونالیسم آنگاه عقلا محکوم است که جنبه منفی به خود میگیرد، یعنی افراد را تحت عنوان ملیتهای مختلف از یکدیگر جدا می کند و روابط خصمانه ای میان آنها به وجود می آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می گیرد. نقطه مقابل ناسیونالیسم، "انترناسیونالیسم" است که قضایا را با مقیاس جهانی می نگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم می کند. ولی همچنان که گفتیم اسلام همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمی کند، احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم می کند، نه احساسات مثبت را.

مقیاس ملیت

در ابتدا چنین به نظر می رسد که لازمه ناسیونالیسم و احساسات ملی این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین یا نتیجه ابداع فکر مردم آن سرزمین است، آن چیز را از نظر آن مردم باید ملی به حساب آید و احساسات ملی و ناسیونالیستی، آن را در برگردد و هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده است باید برای مردم این سرزمین بیگانه و اجنبی به شمار آید. ولی این مقیاس، مقیاس درستی نیست، زیرا ملت از افراد زیادی تشکیل میشود و ممکن است فردی از افراد ملت چیزی را ابداع کند و مورد قبول سایر افراد واقع نشود و ذوق عمومی آن را طرد کند بدون شک چنین چیزی نمی تواند جنبه ملی به خود بگیرد. مثلا ممکن است ملتی یک سیستم اجتماعی مخصوصی را در زندگی خود انتخاب کند و فردی یا افرادی از

همان ملت یک سیستم مغایر با سیستم عمومی ابداع و پیشنهاد کنند و مورد قبول عموم واقع نشود، در این صورت آن سیستم مردود و مطرود را صرفاً به خاطر اینکه از میان مردم برخاسته و مبدع و مبتکر آن یکی از افراد همان ملت بوده نمی توان برای آن ملت، یک پدیده ملی دانست، و برعکس ممکن است یک سیستم اجتماعی در خارج از مرزهای یک کشور به وسیله افرادی از غیر آن ملت طرح شود، ولی افراد آن کشور با آغوش باز آن را بپذیرند، بدیهی است در اینجا نمی توانیم آن سیستم پذیرفته شده را به خاطر آنکه از جای دیگر آمده است بیگانه و اجنبی بخوانیم و یا مدعی شویم که مردمی که چنین کاری کرده‌اند بر خلاف اصول ملیت خود عمل کرده و در ملت دیگر خود را هضم کرده‌اند و یا بالاتر، مدعی شویم که چنین مردمی خود را تغییر داده‌اند.

آنچه درباره ملت و ملیت گفتیم به اصطلاح طلاب "کبرای" بحث بود، اکنون وارد "صغرای" بحث بشویم.

انترناسیونالیسم اسلامی

این مسئله مسلم است که در دین اسلام، ملیت و قومیت به معنایی که امروز میان مردم مصطلح است هیچ اعتباری ندارد، بلکه این دین به همه ملتها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می کند، و از آغاز نیز دعوت اسلامی به ملت و قوم مخصوصی اختصاص نداشته است، بلکه این دین همیشه میکوشیده است که به وسایل مختلف ریشه ملت پرستی و تفاخرات قومی را از بیخ و بن برکند. در اینجا لازم است در دو قسمت بحث کنیم: اول اینکه اسلام از آغاز ظهور خویش "داعیه جهانی" داشته است دوم اینکه مقیاسهای اسلامی مقیاسهای جهانی است نه ملی و قومی و نژادی.

داعیه جهانی اسلام

برخی از اروپائیان ادعا میکنند که پیغمبر اسلام در ابتدا که ظهور کرد فقط می خواست مردم قریش را هدایت کند، ولی پس از آنکه پیشرفتی در کار خود احساس کرد تصمیم گرفت، که دعوت خویش را به همه ملل عرب و غیر عرب تعمیم دهد. این سخن یک تهمت ناجوانمردانه بیش نیست، و علاوه بر اینکه هیچ دلیل تاریخی ندارد با اصول و قرائتی که از آیات اولیه قرآن که بر پیامبر اکرم نازل شد استفاده می شود مبیانت دارد. در قرآن مجید، آیاتی است که نزول آنها در مکه و در همان اوایل کار بعثت پیامبر اسلام بوده و در عین حال جنبه جهانی دارد.

یکی از این آیات آیه ای است در سوره "تکویر" که از سوره های کوچک قرآن است این سوره از سوره های مکی است که در اوایل بعثت نازل شده است. و آن آیه چنین است: "ان هو الا ذکر للعالمین" نیست این، مگر یک تذکر و بیدار باش برای تمام جهانیان .

نیز در سوره نساء میفرماید: "إن یشأ یدهبکم أیها الناس ویأت بآخرین وکان الله علی ذلک قدیرا

- اگر خدا بخواهد شما را می برد و دیگران را به جای شما می آورد، خداوند بر هر چیزی تواناست. نیز در سوره محمد صلی

الله علیه و آله و سلم میفرماید: "وإن تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یكونوا أمثالکم

- اگر شما به قرآن پشت کنید، گروهی دیگر جای شما را خواهند گرفت که مانند شما نباشند. درذیل این آیه، حضرت امام

باقر علیه السلام میفرماید: "منظور از قوم دیگراموالی (ایرانیان) هستند".

مقیاس های اسلامی

زمانی که اسلام ظهور کرد در یم ان اعراب مسأله خویشاوندان پرستی و تفاخر به قبیله و نژاد به شدت وجود داشت. عربها در آن زمان چندان به عرب تی خود نمی بالیدند. یز را هنوز قوم تی عربی به صورتی که عرب خود را کی واحد در برابر سایر اقوام ببیند وجود نداشت. واحد مورد تعصب عرب واحد قبیله و لیا بود اعراب به اقوام و عشاری خوشی تفاخر یم کردند. اما اسلام نه تنها به دنیا احساسات تعصب آمیز توجهی نکرد، بلکه با شدت با آنان مبارزه کرد. قرآن کرمی در کمال صراحت فرمود: « ای یا ها الناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوبا و قبائل.

۲. لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم ۱ («یعنی ای مردم، ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را گروهها و قبیله ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بشناسید. گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. این آیه و بیانات و تأکید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طرز رفتار آن حضرت با غیر اعراب و نیز قبایل مختلف عرب راه اسلام را کاملا مشخص کرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سلمان ایرانی و بلال حبشی را همان گونه با آغوش باز می پذیرفت که فی المثل ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار یاسر را. و چون سلمان فارسی توانسته بود گوی سبقت را از دیگران بر باید به شرف « سلمان منا اهل البیت ۲ («نائل شد. رسول اکرم صل الله علیه و آله همواره مراقبت میکرد که در میان مسلمین پای تعصبات قومی که خواه ناخواه عکس العمل هایی در دیگران ایجاد میکرد به میان نیاید. در جنگ "احد" جوانی ایرانی در میان مسلمین بود، این جوان مسلمان ایرانی پس از آنکه ضربتی به یکی از افراد دشمن وارد آورد از روی غرور گفت "خذا وأنا الغلام الفارسی"، یعنی این ضربت را از من تحویل بگیر که منم یک جوان ایرانی پیغمبر اکرم احساس کرد که هم اکنون این سخن تعصبات دیگران را برخواهد انگیخت، فورا به آن جوان فرمود که چرا نگفتی منم یک جوان انصاری ۳ (یعنی چرا به چیزی که به آیین و مسلک مربوط است افتخار نکردی و پای تفاخر قومی و نژادی را به میان کشیدی؟

اسلام ایرانیان

از مجموع آنچه در مباحث گذشته بیان داشتیم مقیاس و میزان ملی بودن یا اجنبی بودن یک چیز برای یک ملت روشن شد. و هم روشن شد که اسلام شرط اول اجنبی نبودنرا، یعنی بی رنگ بودن و عمومی و انسانی بودن و رنگ یک ملت مخصوص نداشتن را، دارا است. معلوم شد مقیاسهای اسلامی مقیاسهای کلی و عمومی و انسانی است نه قومی و نژادی و ملی. اسلام به هیچ وجه خود را در محدوده تعصبات ملی و قومی و نژادی محصور نکرده بلکه با آنها مبارزه کرده است. اکنون می خواهیم ببینیم آیا اسلام شرط دوم را دارا است یا نه؟ یعنی آیا اسلام در ایران پذیرش ملی داشته است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا پیشرفت اسلام در ایران به خاطر محتوای عالی و انسانی و جهانی آن بوده است و ایرانی ان آنرا انتخاب کردهاند، یا همان طور که برخی اظهار میدارند آیین مزبور را بر خلاف تمایلات مردم ایران به آنان تحمیل کردهاند؟ البته منظور ما این نیست که تنها عامل گرایش مردم غیر عرب را جهانی و عمومی بودن تعلیمات اسلامی و به عبارت دیگر اصل مساوات اسلامی معرفی کنیم، عامل گرایش ملتها به اسلام یک سلسله مزایاست که بعضی فکری و اعتقادی و بعضی اخلاقی و اجتماعی و سیاسی

است. تعلیمات اسلامی از طرفی معقول و خردپسند است و از طرف دیگر فطری و مفهوم. تعلیمات اسلامی یک نیروی کشش و جاذبه خاصی دارد که به موجب همان جاذبه ملل مختلف را تحت نفوذ قرار داده است. مقیاسهای کلی و عمومی و جهانی اسلام یکی از مزایا و یکی از جنبه‌هایی است که به این دین نیرو و جاذبه داده است، ما فعلا درباره سایر مزایای اسلام بحثی نمی‌کنیم. در اینجا به مناسبت بحث "ملیت" این عامل را مورد نظر قرار می‌دهیم.

آغاز اسلام ایرانیان

طبق گواهی تاریخ، پیامبر اکرم در زمان حیات خودشان پس از چند سالی که از هجرت گذشت نامه‌هایی به سران کشورهای جهان نوشتند و پیامبری خود را اعلام و آنها را بدین اسلام دعوت کردند. یکی از آن نامه‌ها نامه‌ای بود که به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشتند و او را به اسلام دعوت کردند، ولی چنانکه همه شنیده ایم خسرو پرویز تنها کسی بود، که نسبت به نامه آن حضرت اهانت کرد و آن را درید. این خود نشانه فساد بود که در اخلاق دستگاه حکومتی ایران راه یافته بود، هیچ شخصیت دیگر از پادشاهان و حکام و امپراطوران چنین کاری نکرد، بعضی از آنان جواب نامه را با احترام و توأم با هدایایی فرستادند. خسرو به پادشاه یمن که دست نشانده حکومت ایران بود دستور داد که درباره این مرد مدعی پیامبری، که به خود جرات داده که به او نامه بنگارد و نام خود را قبل از نام او بنویسد تحقیق کند و عنداللزوم او را نزد خسرو بفرستد.

خدمات ایرانیان به اسلام از آی شروع شد؟

"علاقه ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد. قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط مجاهدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان مقیم یمن به آئین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام قرآن تسلیم شدند و از جان و دل در ترویج شریعت اسلام کوشش نمودند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم جان سپردند. خدمات ایرانیان در انتشار و ترویج دین اسلام نیازمند به تحقیق بسیار دامنه داری است و باید گروهی از محققین و کارشناسان معارف اسلامی هر کدام در موضوعی که تخصص دارند در این مورد بررسی کنند. تاریخ فتوحات اسلامی در شرق و غرب جهان حاکی از جانفشانی و مجاهدت گروهی از مردمان ایرانی است که با خلوص عقیده در راه اسلام از خود گذشتگی نشان دادند، و دشمنان داخلی و خارجی اسلام را سرکوب کردند.

اسلام باذان ایرانی و سایر ایرانیان مقیم یمن

هنگامی که دین مقدس اسلام آشکار شد و نبی اکرم دعوت خود را آغاز فرمود، حکومت یمن به دست باذان بن ساسان ایرانی بود. جنگهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله با قبائل عرب و مشرکین قریش در زمان همین باذان شروع شد. باذان از جانب خسرو پرویز بر یمن حکومت میکرد و بر سرزمینهای حجاز و تهامه نیز نظارت داشت و گزارش کارهای آن حضرت را مرتباً به خسرو پرویز می‌رسانید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری خسرو پرویز را به دین مقدس اسلام دعوت کرد. وی از این موضوع سخت ناراحت شد و نامه آن جناب را پاره نمود، و برای باذان عامل خود در یمن نوشت که نویسنده این نامه را نزد وی اعزام کند. باذان نیز دو نفر ایرانی را به نام بابویه و خسرو به مدینه فرستاد و پیام خسرو پرویز را به آن جناب رساندند. و این اولین ارتباط رسمی ایرانیان با حضرت رسول بوده است.

ارتداد اسود عنسی و مبارزه ایرانیان با وی

پس از مراجعت نبی اکرم از حجة الوداع، چند روزی از فرط خستگی مریض شده بستری گردیدند. اسود عنسی از مرض پیغمبر اطلاع پیدا کرد و پنداشت که نبی اکرم از این ناخوشی رهایی پیدا نخواهد کرد. از این رو در یمن ادعای نبوت کرد و گروهی را دور خود جمع نمود. عده کثیری از اعراب یمن پیرامون وی را گرفتند. ارتداد اسود عنسی نخستین ارتدادی است که در اسلام پدید آمد. عنسی با قبائلی از عرب که پیرامون وی را گرفته بودند به طرف صنعا حمله آورد. شهر بن باذان ایرانی که حاکم حضرت نبی اکرم بود و در مرکز صنعا حکومت میراند، خود را برای دفع اسود کذاب که بر ضد اسلام قیام کرده بود آماده ساخت. اسود با هفتصد سوار به جنگ شهر بن باذان آمد و بین این دو، جنگ سختی درگرفت. شهر بن باذان در این جنگ کشته شد و این نخستین فرد ایرانی است که در راه اسلام به شهادت رسید.

سود عنسی، پس از کشتن وی با زن شهر بن باذان ازدواج کرد و بر همه یمن تا حضر موت، بحرین، احساء، و بیابانهای بین نجد و طائف تسلط پیدا کرد و همه قبائل یمن را مطیع خود ساخت و فقط تنی چند از اعراب تسلیم او نشدند و به طرف مدینه منوره مراجعه نمودند. پس از کشته شدن شهر بن باذان ریاست ایرانیان را فیروز و داودیه به عهده گرفتند. اینان همچنان در طریقه اسلام و متابعت از نبی اکرم ثابت ماندند و روش باذان و فرزندش شهر بن باذان را از دست ندادند. در این بین جریان کشته شدن شهر بن باذان و حوادث یمن به اطلاع حضرت رسول رسید و مسلمانان مدینه متوجه شدند که جز ایرانیان و جماعتی از عرب، سرزمین یمن مرتد شده پیرامون اسود کذاب را گرفته اند.

توطئه ایرانیان برای اسود عنسی اسود

عنسی از توطئه ایرانیان احساس خطر کرد و دریافت این موضوع به جای حساسی خواهد رسید. جشیش دیلمی گوید: آزاد، زن شهر بن باذان که در تصرف اسود بود ما را بسیار مساعدت میکرد و راهنماییهای وی ما را سرانجام پیروز گردانید. دیلمی گوید: به آزاد گفتم: اسود شوهر تو را کشت و همه خویشاوندانت را هلاک کرد و از دم شمشیر گذرانید و زنان را تصرف کرد. آزاد که زنی با غیرت و شهامت بود گفت: به خدای سوگند که من مردی را مانند اسود دشمن نمی دارم. اسود مردی بی رحم است و هیچ حقی را از خداوند مراعات نمی کند و به محرم و نامحرم عقیده ندارد. آزاد گفت: شما تصمیم خود را با من در میان گذارید، من نیز آنچه در منزل اسود میگذرد با شما در میان خواهم گذاشت. دیلمی گوید: از نزد آزاد بیرون شدم و آنچه بین من و او جریان پیدا کرد به اطلاع فیروز و داودیه رسانیدم در این هنگام مردی از در داخل شد و قیس بن عبد یغوث را که با ما همکاری می کرد به منزل اسود دعوت کرد. قیس به اتفاق چند نفر به منزل اسود رفتند ولیکن نتوانستند آسیبی به وی برسانند.

مبارزه ایرانیان یمن با گروهی از مرتدین عرب

قیس بن عبد یغوث که با فیروز و سایر ایرانیان مقیم یمن با اسود کذاب مبارزه می کردند، پس از درگذشت حضرت رسول مرتد شد و با فیروز به جنگ پرداخت قیس بن عبد یغوث تصمیم گرفت که نخست فیروز را بکشد، زیرا فیروز با کشتن کذاب عنسی در میان مردم یمن شهرتی به هم رسانیده بود و اهمیت فوق العاده ای برایش قائل بودند. قیس با حيله و مکر و

نقشه های شیطانی فیروز را مستاصل کرد و بار دیگر اوضاع و احوال یمن مخصوصا اوضاع مسلمانان ایرانی پریشان شد. و مسلمانان هسته مرکزی و نگهبان حقیقی و فداکار خود را از دست دادند. قیس بن عبد یغوث در یمن که از سه نفر مسلمان که هر سه ایرانی بودند ترس و واهمه داشت و اینان عبارت بودند از: فیروز، دادویه و جشیش دیلمی. هنگامی که خبر ارتداد قیس بن عبد یغوث به مدینه رسید، ابوبکر که تازه به خلافت رسیده بود به چند نفر نامه نوشت که از فیروز و مسلمانان ایرانی که موجب هلاک اسود کذاب شدند پشتیبانی کنند.

شکست ایرانیان از مسلمانان

مسئله برخورد مسلمانان با دولت ایران و سرانجام پیروز شدن آنان بر حکومت ساسانی یکی از مسائلی بود که عظمت و واقعیت اسلام را در نظر ایرانیان بهتر جلوه گر می ساخت. در روزگاری که مسلمانان با دولت ساسانی میجنگیدند کشور ایران با همه اغتشاشات و از هم پاشیدگی هایی که داشت از نظر نظامی بسیار نیرومند بود. ایران آنروز با مقایسه مسلمانان آنروز طرف نسبت نبود. در آن زمان دو قدرت درجه اول بر جهان حکومت میکرد: ایران و روم. سایر کشورها یا تحت الحمایه آنها بودند یا باج گزار آنها. ایرانیان آن روز چه از نظر سرباز و اسلحه و وسایل جنگی و چه از نظر کثرت جمعیت، و چه از نظر آذوقه و تجهیزات و امکانات دیگر، برتری فوق العاده ای نسبت به مسلمانان داشتند. اعراب مسلمان حتی با فنون جنگی آنروز در سطحی که ایرانیان و رومیان آشنا بودند، آشنا نبودند اعراب فنون جنگی را به طور کامل نمی دانستند لهذا احدی در آن زمان نمی توانست آن شکست عظیم ایران را به دست اعراب مسلمان پیش بینی کند. در اینجا ممکن است گفته شود که علت پیروزی مسلمانان شور ایمانی و هدفهای روشن و ایمان و اعتقاد آنها به رسالت تاریخی شان و اطمینان کامل به پیروزی و بالاخره ایمان و اعتقاد محکم آنان نسبت به خدا و روز جزا بود.

ناراضی بودن مردم

حقیقت این است که مهمترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم اجحاف آمیز آن زمان دانست.

نفوذ آرام و تدریجی

هر چه روزگار میگذشت بر علاقه و ارادت ایرانیان نسبت به اسلام و بر هجوم روز افزون آنان به اسلام و ترک کیش ها و آیین های قبلی و آداب و رسوم پیشین افزوده می شد. بهترین مثال، ادبیات فارسی است. هر چه زمان گذشته است تأثیر اسلام و قرآن و حدیث در ادبیات فارسی بیشتر شده است نفوذ اسلام در آثار ادبا و شعرا و حتی حکمای قرون ششم و هفتم به بعد بیشتر و مشهودتر است تا شعرا و ادبا و حکمای قرون سوم و چهارم. این حقیقت از مقایسه آثار رودکی و فردوسی با آثار مولوی و سعدی و نظامی و حافظ و جامی کاملا هویدا است.

به طور کلی آیین و قانونی که متعلق به همه افراد بشر است نمی تواند روی زبان مخصوصی تکیه کند، بلکه هر ملتی با خط و زبان خود که خواه ناخواه مظهر یک نوع فکر و ذوق و سلیقه است میتواند بدون هیچ مانع و رادعی از آن پیروی کند. بنابراین

اگر می بینید ایرانیان پس از قبول اسلام باز به زبان فارسی تکلم کردند، هیچ جای تعجب و شگفتی نیست و به تعبیر دیگر این دو به یکدیگر ربطی ندارد که مغرضان، آن را نشانه عدم تمایل ایرانیان به اسلام بدانند.

ذهب تشیع

ایرانیان از قدیم الایام که اسلام اختیار کردند، بیش از اقوام و ملل دیگر نسبت به خاندان نبوت علاقه و ارادت نشان دادند. بعضی از شرق شناسان خواسته اند این علاقه ها و ارادتها را صادقانه ندانند، بلکه نوعی عکس العمل زیرکانه در مقابل اسلام، و لااقل در مقابل اعراب، برای احیای رسوم و آیین قدیم ایرانی معرفی نمایند. گفته این افراد برای دو دسته بهانه خوبی شده است: یکی سنیان متعصب که به این وسیله شیعه را یک فرقه سیاسی و غیر مخلص نسبت به اسلام معرفی کنند و به اساس تشیع حمله برند، چنانکه احمد امین مصری در کتاب "و فجر الاسلام" چنین کاری کرد و علامه فقید شیخ محمد حسین کاشف الغطاء برای رد آن افتری کتاب "اصل الشیعة و اصولها" را نوشت. دسته دیگر، به اصطلاح ناسیونالیستهای ایرانی هستند.

مهمترین قومی که تغییر مذهب دادند ایرانیان بودند، زیرا آنها اسلام را نیرومند و استوار نمودند، نه عرب، و از میان آنها بود که جالبترین فرق اسلامی برخاسته است. عکس العملی که ایرانیان در برابر اسلام نشان دادند آنچنان موافق و لبریز از عشق و علاقه بود که جای این نیست گفته شود احساسات ملی یا احساسات مذهبی کهن، آنها را وادار کرده است که در زیر پرده تشیع، عقاید مذهبی کهن خویش را اشاعه دهند. قبلا شرح دادیم که یکی از علل شکست ایرانیان با آن همه نیرو و قدرت و عظمت، ناراضی بودن مردم ایران از حکومت و آیین آن بود، مردم ایران از آنها به ستوه آمده بودند و آمادگی کامل داشتند برای اینکه مأمونی بیابند و اگر بانگ عدالت و حقیقتی بشنوند به سوی آن بشتابند، گرایش فوق العاده ایرانیان به مزدک نیز علتی جز ناراضی نبودن آنها نبود. قبلا نیز اشاره کردیم که وضع زرتشتی گری در ایران آنچنان دچار فساد و انحراف و مورد بی علاقگی مردم شده بود که فرضا اسلام به ایران نیامده بود، مسیحیت ایران را تسخیر میکرد.

غلبه اسلام بر تعصبات

عجیب این است که ملل اسلامی غالبا پیرو فتوای علمای بوده اند که از نظر ملیت با آنها مخالف بوده اند، مثلا مردم مصر تابع فتوای لیث بن سعد بودند که یک ایرانی بود، ولی مردم ایران در قدیم بیشتر تابع شافعی بودند که عربی نژاد بود. بعضی از علمای ایرانی مانند امام الحرمین جوینی و غزالی طوسی تعصب شدیدی له شافعی و علیه ابوحنیفه ایرانی دارند. مردم ایران در دوره های بعدی شیعه شدند و امامت ائمه اطهار را پذیرفتند که قریشی و هاشمی می باشند. در فتوای علمای مذاهب گاهی چیزها دیده میشود که از نظر تعصبات ملی موجب حیرت میشود، یعنی قدرت و تسلط و غلبه اسلام را بر این تعصبات میرساند.

تشیع ایرانیان

اکثریت مردم ایران از زمان صفویه به بعد شیعه شدند. البته در این جهت نمیتوان تردید کرد که ایران از هر نقطه دیگر برای بذر تشیع زمین مناسب تری بوده است، تشیع به اندازه ای که در ایران تدریجا نفوذ کرد در جای دیگر نفوذ نکرد، و هر چه

زمان گذشته است آمادگی ایران برای تشیع بیشتر شده است و اگر چنین ریشه ای در روح ایرانی نمیبود، صفویه موفق نمی شدند که با در دست گرفتن حکومت ایران را شیعه و پیرو اهل بیت نمایند. حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم گشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند.

اهانت در شکل حمایت

از همه عجیب تر این است که عده ای به نام حمایت از ملیت ایرانی و نژاد ایرانی بزرگترین توهین ها را به ملت ایران می کنند. گاهی می گویند: ملت ایران با کمال جدیت می خواست از حکومت و رژیم و آیین خودش دفاع کند ولی با آن همه شوکت و قدرت و جمعیت صد و چهل میلیونی و وسعت سرزمین در مقابل یک عده پنجاه شصت هزار نفری عرب شکست خورد. اگر راست است پس چه ننگ بزرگی! گاهی می گویند: ایرانیان از ترس، کیش و عقیده و ایمان خویش را عوض کردند. واقعا اگر چنین باشد ایرانیان از پست ترین ملل جهانند، ملتی که نتواند عقیده قلبی خود را در مقابل یک قوم فاتح حفظ کند، شایسته نام انسانیت نیست. گاهی می گویند: ایرانیان چهارده قرن است که زیر یوغ عرب هستند یعنی با آنکه سیادت نظامی عرب یکصد سال بیشتر طول نکشید، هنوز پشت ایرانیان از ضربتی که در چهارده قرن پیش خورده راست نشده است. زهی ضعف و ناتوانی و بی لیاقتی و بی عرضگی، ملت‌های نیمه وحشی آفریقا پس از قرن‌ها استعمار همه جانبه اروپایی زنجیرها را یکی پس از دیگری پاره می کنند و خود را آزاد می نمایند، اما ملتی متمدن دارای سابقه فرهنگی کهن از قومی بیابانی شکست می خورد و طولی نمی کشد که قوم فاتح نیروی خود را از دست می‌دهد، اما این ملت شکست خورده هنوز از خاطره شکست چهارده قرن پیش وحشت داره، روز بروز بیشتر فکر و آداب و رسوم و زبان قوم فاتح را علی رغم میل باطنی خود وارد زندگی خود می کند!

موهبت یا فاجعة؟

بحث ما در این بخش و بخش بعد از آن درباره خدمات متقابل اسلام و ایران است، یعنی خدماتی که اسلام به ایران و ایرانی کرده است و خدماتی که متقابلاً ایران و ایرانی به اسلام کرده اند. خدمتی که یک کیش یا مسلک به یک ملت می تواند بکند چگونه و از چه نوع است؟ بدیهی است که به صورت برآوردن یک نیاز آنی نیست که مثلاً در یک جنگ نیرو به کمک آنها بفرستد، ایا در یک خشکسالی آذوقه وارد کند و یا یک کارخانه برای آنها تاسیس نماید، خیلی اساسی تر از اینها است. به این است که تحولی مفید و ثمربخش در اندیشه و روح آنها به وجود آورد، طرز تفکر آنها را در جهت واقع بینی نو کند، اخلاق و تربیت آنها را بهبود بخشد، سنن و نظامات کهنه و دست و پاگیر آنها را بر اندازد و به جای آنها سنن و نظاماتی زنده جایگزین سازد، ایمانی و ایده ای عالی به آنها الهام نماید، شور و هیجان کار و کوشش و دانش طلبی و نیکوکاری و از خود گذشتگی در آنها به وجود آورد. وقتی که چنین شد بالطبع زندگی اقتصادی آنها بهبود می یابد، نیروی انسانی آن به کار می افتد،

استعدادهای علمی، فلسفی، فنی، هنری، ادبی شان می شکفتد و بالاخره در همه شئون آنچیزی که تمدن نامیده می شود تکامل صورت میگیرد.

نظام فکری و اعتقادی

مقصود، بیان افکار و عقاید مذهبی عامه مردم ایران در دوره مقارن ظهور اسلام است. ما فعلا در افکار و عقاید فلسفی آن عصر در ایران بحثی نداریم که آیا اولاً یک مکتب فلسفی مجزا از عقائد دینی و مذهبی در ایران ساسانی وجود داشته است یا نه؟ و به فرض وجود، چه نوع مکتبی بوده است؟ زیرا بر فرض بگوییم مکتب یا مکاتبی فلسفی وجود داشته است و فلاسفه‌های به مفهوم واقعی کلمه در آن حصر وجود داشته اند، در روحیه عامه مردم تأثیری نداشته است. و ما برای اینکه افکار و عقائد عامه را بررسی کنیم باید مذاهب و ادیان آن عصر را بررسی نماییم.

ادیان و مذاهب

در ایران ساسانی برخلاف آنچه ابتدا به نظر میرسد تنها آیین زرتشتی حکومت نمی کرده است. دین زرتشت البته دین رسمی کشور بوده است ولی ادیان دیگر که به صورت اقلیت بوده اند فراوان بوده، خواه ادیانی که زردشت را پیامبر می دانسته اند و نوعی انشعاب از دین زرتشتی تلقی می شود و خواه ادیانی که هیچگونه ارتباطی با دین زرتشت نداشته و احیانا منکر پیامبری زرتشت بوده اند. مرحوم سعید نفیسی، در جلد دوم تاریخ اجتماعی ایران، در مقام توضیح سبب آشفتگی اوضاع در دوره ساسانیان، مهمترین سبب را اختلافات مذهبی می داند و مدعی است که اجحافات موبدان زرتشتی عامل مهمی برای نارضایی و پیدایش انشعابات بوده است، وی میگوید: ... بنابر تشکیلات آن زمان، روحانیان که موبدان و هیربد آن باشند اختیارات نامحدود داشتند و مخصوصا موبدان و پیشوای بزرگشان و "موبدان موبد" در دربار ساسانی مهمترین مقام را داشته و ایشان حق هر گونه تعبیر و تفسیر و جرح و تعدیل و نقض و ابرام و ناسخ و منسوخ در احکام مدنی یعنی زناشویی وارث و مالکیت داشته اند، و اندک اندک هرچه تمدن ساسانی بیشتر رواج می یافته بر قدرت و اختیار شان بیشتر افزوده میشد. ناچار مردم ایران از فشار ایشان و تجاوزاتی که به آنها می شد بیزار تر می شدند و می کوشیدند که از زیر بار گران این ناملایمات خود را بیرون آورند.

* آیین زرتشتی دین رسمی کشور

ساسانیان چون سیاست کشور را بر اساس مذهب نهاده بودند و آیین زرتشتی را مذهب رسمی اعلام کردند و به روحانیون زرتشتی قدرت فوق العاده دادند، با پیروان سایر مذاهب غالبا حسن سلوک نداشتند و احیانا تحت تاثیر روحانیون زرتشتی مردم را مجبور به ترک مذهب خود و پیروی از مذهب زرتشتی می کردند و این مذهب را با زور شمشیر به مردم تحمیل می نمودند.

* آیین مسیحی

مسئله پیدایش مذهب عیسوی در ایران، و احیانا تحت فشار قرار گرفتن آن، و مقاومت سر سخت مسیحیان، و سپس نفوذ و توسعه آن مذهب در ایران تا آنجا که در اواخر عهد ساسانی برخی سلاطین ساسانی تمایل به این مذهب پیدا کردند و

بسیاری از خاندانهای اصیل زرتشتی به آن گرویدند، داستانی دلکش و عبرت آموز است و نشان دهنده ضعف معنوی دین زرتشت علی رغم قدرت روحانیان آن دین در میان ایرانیان است.

* آیین مانوی

دین مانوی، یکی دیگر از ادیان متحرک و زنده عهد ساسانی است، راجع به عقائد مانوی و آداب مانویت که چه بوده است سخن فراوان است قدر مسلم این است که کیش مانوی چه از لحاظ عقیده و چه از لحاظ آداب و مناسک بسیار پیچیده و تو در تو است، عموماً معتقدند که کیش مانوی عبارت است از یک سلسله عناصر زرتشتی و مسیحی و بودایی به علاوه ابداعات و ابتکاراتی که از خود او بوده است.

* آیین مزدکی

مذهب دیگری که در اواخر عهد ساسانیان طلوع کرد و پیروان زیادی پیدا کرد، مزدکی بوده. مذهب مزدک را اشتقاقی از مانویت دانسته‌اند. مزدک در عهد قباد پدر انوشیروان مدعی نوعی رهبری مذهبی شد و قباد در ابتدا از روی عقیده و علاقه یا به عنوان یک نقشه سیاسی برای کوبیدن طبقه اشراف و روحانیون زرتشتی به او گروید و کار مزدک سخت بالا گرفت، ولی به فاصله اندکی در همان زمان قبادیه دستگیری فرزندش انوشیروان و یا در زمان سلطنت خود انوشیروان مزدکیان قتل عام شدند و از آن پس به صورت یک فرقه سری در آمدند. مزدکیان در دوره اسلام نیز لاقلاً تا دو سه قرن وجود داشته اند. در دوره اسلام، نهضت‌های ایرانی ضد خلافت و احیاناً ضد اسلامی را غالباً مزدکیان رهبری می کرده اند به همین جهت زردشتیان با آنها همراهی نکرده، با مسلمین علیه آنها همکاری می کردند.

* آیین بودایی

در حدود دو هزار و پانصد سال پیش، در هندوستان، در پای کوه‌های هیمالیا در میان مردمی که به "ساکیاها" معروف بودند، شاهزاده‌ای به دنیا آمد و در حدود سی سال در ناز و نعمت بزیست. در خلال آن ایام با علوم زمان خود و بالاخص با تعلیمات کتاب مقدس هندوها که به نام "وداها" معروف است آشنا شد. پس از آن در اثر یک انقلاب روحی مدت هفت سال از تخت و تاج و ناز و نعمت کناره گیری کرد و به خلوت و انزوا و ریاضت و تفکر پرداخت. آن چیزی که او را رنج می داد این بود که رنج و درد از کجا برای آدمی زادگان فرود آمده است و چگونه آدمیان می توانند زندگی سعادت‌مندانه ای پیشه سازند. پس از سالها رنج و ریاضت و تفکر و خلوت عاقبت در زیر یک درخت انجیر اندیشه‌های را کشف کرد که به عقیده خود او راز زندگی و سعادت است و از آن پس خلوت و انزوا را ترک کرد و منکر ریاضت شد و به ارشاد و تعلیم خلق پرداخت. آنچه او کشف کرد یک قانون ساده و طبیعی بود و آن اینکه بر جهان قانون پاداش و کیفر حکمفرماست از نیکی، نیکی و از بدی، بدی می زاید.

* عقائد آریایی

اجمالاً از وضع مذهبی ایران آنروز آگاه شویم، معلوم شد ادیان و مذاهب مختلفی در ایران وجود داشته است و در ایران از نظر معتقدات مذهبی اتحاد و اتفاق کلمه وجود نداشته است، اگر چه دقیقاً نمیتوان حدس زد که درصد هر یک از این مذاهب چه بوده، ولی قدر مسلم این است که با آنکه پیروان سایر ادیان و مذاهب نیز فراوان بوده اند اکثریت با زرتشتیان بوده است

که پیرو دین رسمی کشور بوده اند. از نظر ما که می خواهیم بدانیم اسلام از نظر فکری و اعتقادی چه از ایران گرفت و چه به ایران داد فرق نمی کند که اتباع هر یک از آن مذاهب گوناگون چه نسبتی با مجموع جمعیت مردم ایران از نظر عددی داشته اند، آنچه لازم است بدانیم این است که این مردم چگونه عقاید و افکاری درباره جهان و خلقت و غیره داشته اند؟ از معتقدات یهود ایران اطلاع درستی در دست نداریم. علی القاعده وضع مشابهی با سایر یهودیان داشته تابع تورات و تلمود بوده اند. معتقدات آنها هر چه بوده، در اقلیت ناچیزی به سر می برده اند و شانی از لحاظ مذهبی یا سیاسی در جامعه ایرانی آنروز نداشته اند. ولی مسیحیت شانی عظیم داشته است و چنان که میدانیم یک آیین تثلیثی بوده و الوهیت عیسی را تبلیغ میکرده است ما نیازی نمی بینیم که درباره تثلیث مسیحی و اینکه مسیحیت از توحید بیگانه است در اینجا بحثی بکنیم زیرا اولاً مطلب واضح است و نیازی به بحث ندارد، ثانیاً مسیحیت به هر حال اقلیتی را در ایران تشکیل می داده است و اگر چه پس از اسلام بیشتر به سوی اقلیت گرایید ولی به هر حال کسانی که در ایران از مسیحیت به اسلام گرویده اند آنقدرها زیاد نیستند، اکثریت ایرانیان را زرتشتیان تشکیل می داده اند مانویان و مزدکیان نیز از این نظر عقایدی شبیه زردشتیان داشته اند، لهذا ما بحث خود را به اصول عقاید زرتشتیان و تا اندازه های مانویان و مزدکیان و به عبارت دیگر به عقاید آریایی و تحولات آن اختصاص می دهیم.

* عقاید آریایی قبل از زرتشت

اما قسمت اول: عقاید طوائف آریا در ادوار قدیم بر نوعی طبیعت پرستی ثنوی مبتنی بوده است، یعنی این طوائف در آغاز کار عوامل طبیعت را اعم از عوامل مفید و سودبخش یا عوامل مضر و زیان بخش، می پرستیدند، مثلاً آب، خاک، آتش، باران و غیره از یک طرف و رعد، برق، صاعقه، جانوران زیانکار از طرف دیگر مورد پرستش واقع می شده اند، عوامل مفید برای اینکه نظرشان جلب شود و خیری برسانند پرستش می شده اند، و عوامل بد برای اینکه از شر آنها در امان باشند. در این دوره این طوائف، گویی برای خود عوامل طبیعی روح و شعور و ادراک و احساسات قائل بوده اند. به هر حال عوامل طبیعی که مورد پرستش بوده اند در این دوره دو دسته بوده اند: عوامل نیک و عوامل بد. عوامل نیک به داعی رجا و عوامل بد به داعی خوف پرستش می شده اند در حقیقت از همان آغاز به نوعی دوگانگی میان خدایان قائل بوده اند و به دو گونه آنها را می پرستیده اند.

* تحولات عقاید آریایی پس از زرتشت

احدی از مورخان و محققان انکار ندارد که عقاید آریایی در ادوار بعدی و مخصوصاً در دوره ساسانیان که مورد بحث ما است به پستی و انحطاط گرایید. جنبه زیبا و عالی تعلیمات زرتشت تبدیل شد به افکاری زشت و پست، هزاران خرافه و پیرایه در دوره ساسانیان به کیش زرتشت بستند. در این جهت احدی فاختر ندارد و همه معترفند. دومی، ایران شناس معروف، تحت عنوان "رفرم زردشت" میگوید: به راستی که افکار و تعالیم زرتشت بسیار پیشرو و شجاعانه بوده است، ولی پس از درگذشت وی آنچه که امروز به نام آیین زرتشتی نامیده میشود به سرنوشت ادیان و مذاهب دیگر گرفتار آمده. ساده تر بگوییم تعالیم استاد تحت تاثیر سنن جاری و احتیاجات زندگی و تمایلات مؤمنین تغییر صورت داد نوعی از شرک جای "توحید" را

گرفت و ملائکه مقربین با خدای بزرگ کوس همترازی زند، ذبح و قربانی با مراسم شگفت آوری پای به عرصه نهاده و اخلاقیات جای خود را به بررسی امور وجدانی باز گذاشت.

* ثنویت زردشتی

آیا ایران مقارن ظهور اسلام ثنوی بوده است؟ مهمترین پاسخ درباره نظام فکری و اعتقادی ایرانیان (البته منهای یهودیان و مسیحیان و بودائیان ایران که مجموعاً در اقلیت بودند) پاسخ همین پرسش است. قبلاً باید ببینیم در دوره های قبل، ایران از این لحاظ چه وضعی داشته است در فصلهای پیش راجع به دوره های قبل از زرتشت بحث کردیم، معلوم شد که حتی در دوره های طبیعت پرستی و رب النوع پرستی عقیده ثنوی در روح مردم آریا رسوخ داشته است، و به قول دو مزیل "اعتقاد به ثنویت از خصوصیات طرز تفکر ایرانی است". عمده این است و مخصوصاً باید بدانیم که خود زرتشت که اصلاحاتی در عقاید آریایی ها به عمل آورد، چگونه تفکری در این زمینه داشته است؟ آیا موحد بوده یا ثنوی؟ اگر اوستای ساسانی را ملاک قرار دهیم شک نیست که زرتشت ثنوی بوده است، ولی همچنان که قبلاً گفتیم، محققان تنها قسمت مختصر "گاتها" را قدیمی و از آن زرتشت می دانند، و قسمت‌های دیگر را الحاقی می شمارند. مندرجات گاتها هر چند صراحت تمام ندارد ولی به توحید از ثنویت نزدیکتر است. توحید مراتبی دارد: توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، توحید در عبادت. توحید ذات عبارت است از بی مانندی ذات حق از لحاظ وجود و قدم ذاتی و استقلال و لایتناهی بودن، همه ما سوا اعم از مجرد و مادی ممکن بالذات و حادث بالذات است و قائم به او و محدود است.

* نکته: توحید صفاتی عبارت است از اینکه همه کمالات ذات عین ذات است، اگر عالم یا قادر یا حی یا نور است به معنی این است که عین علم و قدرت و حیات و روشنایی است، او به تمام معنی احد و واحد و فرد است. لازمه وجود ذاتی و لاینتهی بودن ذات حق این است که هیچ غیری و ثانوی برای او و در مرتبه او فرض نمی شود به عبارت دیگر: لازمه کمال ذاتی حق عینی و صفات با ذات است، مغایرت صفات ذات بالذات مستلزم محدودیت ذات است یعنی تنها در مورد امور متناهی و محدود فرض صفت مغایر با ذات ممکن است.

* نکته: توحید در افعال عبارت است از اینکه موثر و فاعل حقیقی در نظام موجودات منحصر ذات او است هر فاعل و مؤثری به خواست او و به مشیت او فاعل و مؤثر است. هیچ موجودی اعم از مجرد یا مادی. با اراده یابی اراده از خود استقلال ندارد نظام علت و معلول تنها مجاری اراده و مشیت ذات حق است.

* نکته: توحید در عبادت مربوط است به عکس العمل بنده در برابر خالق، یعنی همان طور که او یگانه در ذات و در صفات و در افعال است، انسان نیز در مقام پرستش باید تنها او را پرستش کند و به او ملتجی شود.

* آیین زرتشتی از نظر فقه اسلامی

در خاتمه یادآوری می کنیم که تردید ما در بحث گذشته در توحیدی بودن آیین زرتشت تنها از جنبه تاریخی است. یعنی اگر تاریخ و مدارک تاریخی را ملاک قرار دهیم و محتویات اسناد و مدارک تاریخی موجود را با موازین علم توحید بسنجیم نمی توانیم آیین زرتشتی را آیین توحیدی بدانیم تئوری زرتشت درباره نظام خلقت طبق این مدارک و اسناد به نحوی است که

فرضا "انگرمائیو" را آفریده اهورامزدا تلقی کنیم با توحید سازگار نیست. ولی ما مسلمانان میتوانیم از زاویه دیگر به آیین زرتشت نظر افکنیم و با ملاک دیگری درباره این آیین قضاوت کنیم، آن از زاویه فقه و حدیث و با ملاکات خاص اسلامی است که جنبه تعبدی دارد و برای یک مسلمان با ایمان حجت و معتبر است. از این زاویه و از این نظر هیچ مانعی نیست که آیین زرتشتی را یک آیین توحیدی بدانیم، یعنی آیینی بدانیم که در اصل و ریشه توحیدی بوده و همه شرکتها چه از ناحیه ثنویت و چه از ناحیه آتش پرستی و چه از ناحیه های دیگر بدعتهایی که بعدها الحاق شده اند تلقی شود. اعتبار اسناد تاریخی اگر به مرحله قطع و یقین برسد کافی است که از نظر فقهی نیز ملاک قرار گیرد، ولی چون غیر توحیدی بودن آیین زرتشتی به حسب اصل و ریشه مسلم نیست، اگر موازین فقهی ایجاب کند هیچ مانعی نیست که این آیین، توحیدی تلقی شود، و به اصطلاح، زردشتیان از اهل کتاب تلقی شوند. رد گذشته که مسلمین آنها را در ورد فی « اهل کتاب » آورده اند به استناد هم نی مدارک بوده است، اگر چه از نظر فقها همواره مورد اختلاف بوده است و فقهای اسلامی یا رانی الاصل کمتر از ید گران نظر مخالف نداشته اند. بحث تفصیلی درباره مدرک فقهی و حدیثی از هدف نیا کتاب خارج و موکول به وقت دگر است. در بحث « نظام خانوادگی » آنجا که درباره ازدواج با محارم سخن خواه می گفت، اندکی در نیا باره بحث خواهد شد.

* ثنویت پس از زرتشت

اگر تردیدی باشد تنها درباره خود زردشت و آیین اصلی مزدایی زرتشتی است که آیات توحیدی است ای ثنویت اما در دوره های بعد بالاخص دوره ساسانیان که منتهی به ورود اسلام به یاران گشت «ثنوی» بوده است جای کوچکتر نی تردیدی نیست. همه آنهايي که زردشت را موحدیم دانند با اظهار تأسف اظهار یم دارند که توحید زرتشتی بعدها آلوده به ثنویت شد. جان ناس که کم و شیب زردشت را موحد می داند می گوید: «اعتقاد به مبدأ شر و عامل تبهکاری و خط در طول زمان تحولی حاصل کرده و رفته رفته نید زرتشت را به صورت یک آیین دوگانه پرستی (دو آلیزم) اخلاقی در آورد... در یک زمان « انگرامن وی » ابلیسی ین رومند گردیده است که در برابر اهورامزدا مقاومت کرده و آن هر دو به صورت دو عامل متساوی با یکدیگر به ست زی و نبرد پرداختند.

* ثنویت مانوی

اینجا بحث در ثنویت زرتشتی بود چنان که قبلا گفتیم دو مذهب دیگر نیز در آن دوره بوده است که آنها نیز ثنوی بوده اند: مذهب مانی و مذهب مزدک

مانی خیلی صریحتر است از ثنویت زردشتی، ثنویت مزدکی همان ثنویت مانوی است با اندکی اختلاف. شهرستانی در الملل و النحل ثنویت را به مانی نسبت میدهد نه به زردشت و مفصل درباره آن بحث میکند، محققان و مستشرقان در عصر اخیر تحقیقات زیادی درباره مانی و دین او کرده اند. آقای تقی زاده یکی از محققان طراز اول در این موضوع به شمار میرود. برای اینکه نمونه های به دست داشته باشیم مختصری از بیانات وی را در این باره نقل میکنیم، میگوید: ... دین مانی بر دو اصل یعنی خیر و شر یا نور و ظلمت و سه دور یعنی ماضی و حال و استقبال مبنی است. منشا کلی و اصلی وجود و در واقع خدای بزرگ دوتا است، که یکی را نور و دیگری را ظلمت مینامیم. در منابع ایرانی این دو اصل را "دو بن" نامیده اند در بدو امر یعنی

در ازل و قبل از حدوث خلقت و دنیا این دو اصل جدا و مستقل و منفک از هم بودند که آن دو را مانویان ماضی می نامند، قلمرو نور در بالا و منبسط به شمال و مشرق و مغرب بوده و مقر ظلمت در پایین و ممتد در جهت جنوب بود، و اگر چه با هم، هم حدود بودند، سرحد فاصلی داشتند و تماسی در کار نبود.

* ثنویت مزدکی

دین مزدکی انشقاق و انشعابی از دین مانوی شمرده شده است، همه خرافات مانوی در شریعت مزدکی با اندک تفاوت موجود است. کریستن سن میگوید:

... درست دین که شریعت بوندس زرتشت (فسائی) و مزدک باشد در واقع اصلاحی در کیش مانی محسوب می شده است و مثل کیش مانی این آیین هم آغاز کلام را بحث در روابط اصلین قدیمین، یعنی نور و ظلمت، قرار میداد. تفاوت آن با عقاید مانی در این بود که میگفت حرکات ظلمت، ارادی و از روی علم قبلی نبوده بلکه علی العمیاء بر حسب صدفه و اتفاق جنبشی داشته است بر خلاف اصل نور که حرکاتش ارادی است، بنابراین اختلاط و آمیزش تیرگی و روشنایی که عالم محسوس مادی از آن پیدا شده، بر خلاف تعالیم مانی، نتیجه نقشه و طرح مقدمی نبوده و بر حسب تصادف وجود یافته است.

* آتش و پرستش

یکی از مسائل مهم و قابل توجه درباره نظام فکری و اعتقادی و عملی زردشتیان مقارن ظهور اسلام، مسئله تقدیس و تعظیم و پرستش آتش است. این کار از قدیمی ترین دوران باستانی سابقه دارد و تا به امروز ادامه یافته است. بوعلی سینا در فصل هفتم از فن دوم طبیعیات شفا می گوید: طبقاتی از پیشینیان که به فلسفه اضداد تمایل داشتند و معتقد بودند که همه چیز از "ضدین" به وجود می آید و در این جهت در مسئله خیر و شر، نور و ظلمت، به عنوان دو ضد واقع شده بودند در تمجید و تعظیم آتش راه مبالغه پیش گرفتند و آتش را شایسته تقدیس و تسبیح (پرستش) دانستند، بدین جهت که آتش عنصر نورانی است و بر عکس زمین و خاک عنصر ظلمانی میباشد و لهذا شایسته تحقیر است.

معبود یا محراب عبادت

مسئله ثنویت که در فصلهای پیش درباره آن سخن گفته شد، مربوط است به کیفیت توجیه بشر از هستی و جهان و آفرینش. فکر ثانوی در مقابل تفکر توحیدی است، اعم از توحید ذاتی و توحید افعالی. تعظیم و تقدیس آتش ربطی به توجیه کلی جهان هستی ندارد و با مسئله توحید ذاتی یا افعالی مربوط نیست. این مسئله به توحید در عبادت مربوط میشود. صورت بحث این است که قطع نظر از مسئله توحید ذاتی و افعالی و قطع نظر از اینکه زردشتیان از نظر توجیه جهان، ثنوی بوده یا نبودهاند، از نظر پرستش چه وضعی داشتهاند؟ فرضاً از نظر توجیه جهان و هستی یعنی از نظر توحید در ذات و در خالقیت موحد بوده اند آیا از نظر عمل، یعنی از نظر عکس العمل پرستشی بشر در مقابل پدید آورنده هستی، روشی توحید آمیز داشته اند یا شرک آمیز؟

توحید ذاتی و توحید در خالقیت مستلزم توحید در عبادت نیست، اعراب جاهلیت از آن نظر غالباً موحد بودند « و لئن سألتهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله اگر از آنها پرسیده شود آفریننده آسمانها و زمین کیست خواهند گفت: خدا. آنها بتها

را خالق و آفریننده نمیدانستند بلکه معبود می دانستند. غالب بت پرستان جهان چنین بوده اند. علیهذا فرضا آیین زرتشتی را از نظر توحید ذاتی و افعالی، آیینی توحیدی بدانیم کافی نیست که از نظر عبادت و پرستش نیز توحیدی بدانیم.

* مراسم و تشریفات

تقدیس و تعظیم و یا پرستش آتش به این سادگی ها نیست، تشریفات عجیب و شنیدنی دارد، ما قسمتی از این تشریفات را از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی که از این مراسم و لاقل از اصل تقدیس و تعظیم آتش دفاع میکند نقل میکنیم، و البته در سایر کتب نیز میتوان آنها را یافت و امروز هم این مراسم و تشریفات در میان اقلیت زرتشتی معمول است.

در آیین مزدیسنا، مانند دین کاتولیک مسیحی، و بر خلاف اسلام آلات و ادوات فراوان و تشریفات بسیار معمول است، این تشریفات در مورد آتشکده ها نیز مجری است: آتشگاه را در محلی قرار می دهند که اطراف آن حتما باز باشد. در هر آتشکده کانون ویژه ای برای برافروختن آتش است که جز "آتربان" (موبد نگهبان آتش) احدی قح ورود بدان ندارد، آتربانان که به سوی آتش میروند "پنام" (دهن بند) بر روی می بندند تا از دم ایشان آتش مقدس آلوده نگردد.

* نظام اجتماعی

برای آنکه تاثیر اسلام را در ایران بررسی کنیم، لازم است نظام اجتماعی آنروز ایران را که اسلام دگرگون ساخت و نظام دیگری را حاکم کرد نیز، بررسی نماییم. جامعه اجتماعی ایران ساسانی جامعه طبقاتی و صنفی بوده و اصول و نظامات طبقاتی به شدیدترین وجهی در آن اجرا می شده است. البته نظام طبقاتی را ساسانیان اختراع نکردند. بلکه از دوره هخامنشیان و اشکانیان معمول و مجری بوده است ساسانیان این نظام را تجدید و تایید و تقویت کردند.

بحث دیگر درباره نظامات اجتماعی ایران مربوط است به رژیم حکومت ساسانیان، حکومت ساسانیان استبدادی محض بوده است. آنان خود را آسمانی نژاد و مظهر خدا می دانستند و از مردم به کمتر از سجده راضی نمی شدند، و مردم با این وضع خو گرفته بودند.

* نظام خانوادگی

در دوره ساسانی چیزی که بیش از همه دستخوش تصرف و ناسخ و منسوخ و جرح و تعدیل موبدان بود "حقوق شخصی" است. مخصوصا احکام نکاح و ارث به اندازه ای پیچیده و مبهم بود که موبدان هر چه می خواستند می کردند و در این زمینه اختیاراتی داشتند که در هیچ شریعتی به روحانیان داده اند (۶). تعدد زوجات در دوره ساسانی جاری و معمول بوده است. زردشتیان عصر اخیر درصد انکار این اصل هستند، ولی جای انکار نیست، همه مورخین نوشته اند.

ملاک و محور مقررات خانوادگی دو چیز بوده و همه مقررات برای حفظ آن دو بوده است: نژاد، ثروت. ازدواج با محارم که سنتی رایج بوده در آن عهد و از دوران پیشین سابقه داشته است، روی همین اساس قرار داشته است. یعنی خاندانها برای اینکه مانع اختلاط خون خود با بیگانه و افتادن ثروت خود در اختیار بیگانه شوند کوشش می کرده اند تا حد امکان با اقربای نزدیک خود ازدواج کنند، و چون این عمل بر خلاف مقتضای طبع بوده با زور و قدرت مذهب و اینکه اجر و پاداشش در جهان دیگر عظیم است و کسی که امتناع ورزد جایش در دوزخ است آن را کم و بیش به خورد مردم می داده اند. در کتاب ارادی که

آن را به "نیک شاپور" از دانشمندان زمان خسرو اول نوشین روان نسبت داده‌اند و شرحی از معراج روح است، چنین آمده است که در آسمان دوم روانهای کسانی را دیده است که "خویتک دس" (ازدواج با محارم) کرده بودند و تا جاویدان آمرزیده شده بودند و در دورترین جاهای دوزخ روان زنی را گرفتار عذاب جاودانی دیده است، سرانجام گفته شده است "ویراف" که روان وی به معراج رفته هفت تن از خواهران خود را به همسری برگزیده است.

* تعلیم و تعلم زنان

با اینکه زنان مجموعاً وضع ناگواری داشته‌اند، گاهی به جریانات تاریخی بر می‌خوریم که نشان می‌دهد برخی زنان از نظر تحصیلات عالی مقام شامخی داشته‌اند. محققین یک کتاب حقوقی را که در آن عهد نوشته شده است نام می‌برند به نام "مادیگان هزار دادستان" یعنی گزارش هزار فتوای قضائی، قسمتی از این کتاب موجود است و برخی از محققان اروپایی از قبیل بارتلمه آن را ترجمه و چاپ کرده‌اند. در این کتاب نام گروهی از قضات آن عهد آمده است، و البته منابع حقوقی آن عهد اوستا و زند بوده است. در این کتاب داستانی آمده است مبنی بر اینکه: یکی از قضات در موقعی که به محکمه میرفت، پنج زن او را احاطه کردند، و یکی از آنها سوالاتی از او نمود راجع به بعضی از مواد مخصوص از باب گروو ضمانت، همین که به آخرین سؤال رسید قاضی جوابی نداشت. یکی از زنان گفت ای استاد مغزت را از این بابت خسته مکن و بی تعارف بگو نمی‌دانم. بعلاوه، ما خود جواب آن را در شرحی که "گلوگان اندر زبذ" نوشته است خواهیم یافت

* نظام اخلاقی

اگر بخواهیم روحیه و درجه اخلاق عمومی آنروز مردم ایران را بدانیم، مدارک کافی و مستقیم در دست نداریم، ولی از مجموعه قرائن میتوان به دست آورد که روحیه و اخلاق عمومی چگونه بوده است. اخلاق و روحیه دو نوع است: طبیعی و اکتسابی اخلاق طبیعی یک قوم عبارت است از خصایص نژادی و اقلیمی آنها، وراثت و محیط طبیعی و جغرافیایی همچنانکه در خصوصیات جسمی افراد بشر از رنگ پوست و چشم و مو و خصوصیات اندام مؤثر است در خصوصیات روحی و مشخصات اخلاقی و روحی آنها نیز موثر است. با این تفاوت که عامل نژادی یعنی وراثت در اثر اختلاط و امتزاجها و ازدواجها و نقل و انتقالاتها و مهاجرتها از بین میرود و شکل دیگر پیدا می‌کند، اما عامل منطقه ای و جغرافیایی از یک ثبات نسبی برخوردار است. عاطفه و مهربانی، خونگرمی، مهمان نوازی، تیزهوشی و سرعت انتقال، آبروداری و صورت را با سیلی سرخ ننگ داشتن از خصایصی است که ایرانیان در همه دوره‌ها به آنها ستوده شده‌اند. اخلاق اکتسابی وابسته است به درجه تمدن، البته تمدن انسانی و معنوی نه صنعتی و فنی. اخلاق اکتسابی از طرفی وابسته است به نوع آموزش و پرورش و از طرف دیگر به نظامات اجتماعی و سنن و آداب حاکم بر اجتماع. تاثیر عامل آموزش و پرورش تاثیر مستقیم است و تاثیر عوامل محیط اجتماعی تاثیر غیر مستقیم. قسمت مهمی از روحیه و اخلاق عمومی عکس العمل روحی افراد است در مقابل جریاناتی که در محیط اجتماعی آنها می‌گذرد و مخصوصاً سنن و قوانینی که بر زندگی آنها حکومت میکند. ایرانیان از نظر اخلاق طبیعی یعنی اخلاق وراثتی و اقلیمی مقام شایسته‌ای داشته‌اند. ایرانیان از قدیم الایام به دارا بودن خصایص عالی ستوده شده‌اند. هرودوت مورخ معروف یونانی در قرن پنجم قبل از میلاد که اصلاً اهل آسیای صغیر بوده و او را پدر تاریخ نامیده‌اند توصیف

نسبتا جامعی از مردم ایران آنروز کرده است آنچه هرودوت نوشته مجموعه ای از زشتیها و زیبایی هاست، ولی می توان گفت زیبایی هایش بیشتر است.

* کارنامه اسلام در ایران

اولین چیزی که اسلام از ایران گرفت، تشنت افکار و عقاید مذهبی بود و به جای آن وحدت عقیده برقرار گردید. این کار برای اولین بار بوسیله اسلام در این مرز و بوم صورت گرفت. مردم شرق و غرب و شمال و جنوب این کشور که برخی سامی و برخی آریایی بودند و زبانها و عقاید گوناگون داشتند و تا آن وقت رابط میان آنها فقط زور و حکومت بود، برای اولین بار به یک فلسفه گرویدند. فکر واحد، آرمان واحد، ایده آل واحد پیدا کردند، احساسات برادری میان آنها پیدا شد، هر چند این کار به تدریج در طول چهار قرن انجام گرفت، ولی سرانجام صورت گرفت و از آن وقت تاکنون در حدود ۹۸ درصد این مردم چنینند. رژیم موبدی با اینکه تقریبا مساوی همین مدت بر ایران حکومت کرد و همواره می کوشید وحدت عقیده بر اساس زرتشتی گری ایجاد کند، موفق نشد. ولی اسلام با آنکه حکومت و سیطره سیاسی عرب پس از دو قرن از این کشور رخت بر بست، به حکم جاذبه معنوی و نیروی اقناعی که در محتوای خود این دین است در ایران و چندین کشور دیگر این توفیق را حاصل کرد. اسلام جلو نفوذ و توسعه مسیحیت را در ایران و در مشرق زمین به طور عموم گرفت. ما نمی توانیم به طور قطع بگوییم اگر ایران و مشرق زمین مسیحی شده بود چه میشد، ولی می توانیم حدس نزدیک به یقین بزنیم که بر سر این کشور همان می آمد که بر سر سایر کشورهایی که به مسیحیت گرویدند آمد، یعنی تاریکی قرون وسطی، ایران در پرتو گرایش به اسلام در همان وقت که کشورهای گرونده به مسیحیت در تاریکی قرون وسطی فرو رفته بودند همدوش با سایر ملل اسلامی و پیشاپیش همه آنها مشعلدار یک تمدن عظیم و شکوهمند به نام تمدن اسلامی شد.

خدمات ایرانیان به اسلام

* گستردگی و همه جانگی

ایرانیان بیش از هر ملت دیگر نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگر در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند. در این دو جهت هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی رسد. حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آنها ظهور کرد. هدف ما در این بخش اثبات این دو جهت است خصوصا جهت دوم. راجع به خدمات فراوان ایرانیان به اسلام زیاد سخن گفته میشود. ولی کمتر به این نکته توجه میشود که ایرانیان شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آوردند، و جز نیروی عشق و ایمان نیروی دیگری قادر نیست شاهکار خلق کند. و در حقیقت این اسلام بود که استعداد ایرانی را تحریک کرد و در وا روح تازهای دمید و او را به هیجان آورد، اگر نه چرا ایرانیان صد یک این همت را در راه کیش پیشین خویش بروز ندادند.

اولین خدمتی که باید از آن نام برد، خدمت تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلامی است. این تمدن کهن به تمدن جوان و با عظمت اسلامی کمک و خدمت فراوان نمود. هر چند این مطلب از مقصود اصلی ما که تشریح خدمات صادقانه ایرانیان به اسلام است بیرون است، زیرا مورد استفاده قرار گرفتن یک تمدن کهن برای یک تمدن جدید که در حال رشد و پا گرفتن است

طبیعی و قهری است، ولی این دو مطلب آنچنان به هم پیوسته است، که با ذکر هر یک بدون دیگری مطلب ناقص به نظر میرسد.

* صمیمیت و اخلاص

درباره صمیمیت میان ایرانیان نمی خواهیم مبالغه کنیم، ما مدعی نیستیم که همه ایرانیان نسبت به اسلام مخلص و صمیمی بوده اند و همه خدماتی که صورت گرفته است از روی کمال صفا و صمیمیت نسبت به اسلام بوده است. آنچه ما مدعی هستیم این است که اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان نسبت به اسلام صمیمی بوده اند و انگیزه‌های جز خدمت به اسلام نداشته اند و در این جهت هیچ یک از ملل اسلامی اعم از عرب و غیر عرب، به ایرانیان نمی‌رسد و شاید ایرانیان در دنیا نظیر نداشته باشند، یعنی هیچ ملتی نسبت به هیچ دینی و آیینی این اندازه خدمت نکرده و صمیمیت به خرج نداده است. یک ملت را میتوان بازورمطیع کرد، اما نمی توان به زور، جهش و جنبش و عشق و ایمان در او به وجود آورد، قلمرو زور و زر محدود است، شاهکارهای بشری تنها و تنها معلول عشق و ایمان است.

* انگیزه ها

لازم است یک نظر کلی به جهان اسلام از نظر انگیزه ها و محرکها بیافکنیم. در جهان اسلام حرکتی علمی و فرهنگی به وجود آمد که در آن عرب، ایرانی، هندی، مصری، الجزائری، تونس، مراکشی، سوری، و حتی اروپایی، اسپانیایی شرکت داشت و این حرکت از دورترین نقاط مشرق اسلامی تا دورترین نقاط مغرب اسلامی و همچنین از شمال تا جنوب اسلامی به هم پیوسته بود در این حرکت فی المثل هم سیبویه و ابن سینای ایرانی شرکت داشت و هم ابن مالک و ابن رشد اندلسی. محرک این واحد عظیم چه بود؟ در اینجا چند نوع فرضیه می توان ابراز داشت

۱- یک روح ملی عربی در همه این ملتها پیدا شده بود و همه این ملتها تحت نام و عنوان "عربیت" یک حرکت هماهنگ به وجود آورده بودند. قطعا چنین نیست، هر چند بعضی از اعراب معاصر می خواهند تاریخ را به این صورت تحریف کنند. برخی اروپائیان، تمدن اسلامی را تحت عنوان تمدن عربی یاد می کنند تا از یک طرف بر غرور اعراب بیفزایند که بیش از پیش بر ملیت عربی خود تکیه کنند و خود را از جهان اسلام جدا سازند، و از طرف دیگر سایر ملل مسلمان را از اعرابی که چنین دروغی را باور میدارند رنجیده خاطر سازند.

۲- اینکه ملت‌های اسلامی هر کدام تحت تأثیر ملیت و قومیت خاص خویش فعالیت می کردند، انگیزه هر ملتی احساسات خاص ملی خود آنها بود. بطلان این نظر روشن است و نیازی به توضیح ندارد. ما در بخش اول این کتاب در این باره به قدر کافی بحث کردیم. ملت‌های اسلامی روی ملیتهای خود پل زده بودند و به همین دلیل یک مسلمان هندی یا ایرانی با یک مسلمان افریقایی یا اسپانیایی احساس اخوت و برادری میکرد

۳- اینکه این ملتها روی خاصیت جهان وطنی علم از یک طرف، و تعلیمات جهانی و انسانی و مافوق ملی و نژادی اسلام از طرف دیگر، در داخل مرزهای عقیدتی و فکری زندگی می کردند محرکات و انگیزه‌های آنها از اسلام سرچشمه میگرفت و بس.

غوریان

سلاطین غور اصلاً از غور هرات هستند و نسب آنان به شنسب نامی میرسد. این شنسب در زمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مسلمان شد و فرمانداری ناحیه غور از طرف آن حضرت به وی تفویض گردید. مورخین می‌نویسند در زمان بنی امیه که امیرالمؤمنین را در منابر سب میکردند و حکام بنی امیه مردم را وادار به این عمل می‌نمودند. مردمان غیور زیر بار این عمل نرفتند و حکام غور و غرجستان نسبت به آن جناب اسائه ادب نکردند. اولین پادشاه مسلمان غوری که به هندوستان لشکر کشید و دهلی را فتح کرد و آنجا را پایتخت قرار داد. سلطان محمد سام غوری بود. از زمان این سلطان (آغاز قرن هفتم) که دهلی پایتخت اسلامی شد و تا هنگامی که انگلیس بر آن تسلط یافت پایتخت سلاطین مسلمان بود. غوریان در هند مصدر خدمات مهمی شدند و در عصر آنان علما و دانشمندان زیادی از ایران به هند رفتند و در آنجا متوطن شدند. در حقیقت تبلیغات اسلامی در هند از زمان غوریان شروع گردید و مدارس و مساجد رونق پیدا کرد. یکی از علمای بزرگ ایران که در این زمان به هند رفت، خواجه معین الدین چشتی است. وی در هند بسیار خدمت کرده است و شاگردان زیادی دارد که هر کدام پس از وی در آن منطقه ریاست دینی و مذهبی یافتند. مکتب خواجه معین الدین هنوز پس از گذشته صدها سال پابرجاست و قبرش در "اجمیر" بسیار مورد احترام و تجلیل است.

* عکس العملها

برای اینکه درجه خلوص و صمیمیت ایرانیان را نسبت به اسلام کشف کنیم یک وسیله خوب در دست داریم و آن این است که ببینیم در جریانهای مخالفی که از اوایل قرن دوم هجری در زمینه اصول و مسائل اسلامی رخ داد، ایرانیان چه نوع عکس العملی نشان دادند؟ آیا آنها را تأیید و تقویت کردند، یا به مبارزه علیه آنها برخاستند؟ سه جریان مخالف در آن عصر به چشم می‌خورد: یکی جریان زندقه و زنداقه است. زنداقه طبقه ای بودند که اوایل قرن دوم ظهور کردند و از ریشه با توحید و سایر اصول اسلامی مخالفت می‌ورزیدند و در تخریب مبانی اعتقادی اسلامی سخت می‌کشیدند. دیگر جریان عنصر پرستی عربی است که امویان سلسله جنبان آن بودند و مهمترین اصل اجتماعی اسلامی را عملاً زیر پا گذاشتند. سوم شیوع لهو و غنا و عیاشی است که آن نیز به وسیله امویان رایج شد و در زمان عباسیان بیشتر توسعه یافت. این سه جریان به ترتیب مربوط بود به اصول اعتقادی و اصول اجتماعی و اصول اخلاقی و عملی اسلام و اتفاقاً در هر سه جریان پای ایرانیان در میان است. اولاً این کلمه چه کلمه ای است و چه ریشه ای دارد؟ آیا کلمه "زندیق" معرب کلمه "زدیک" است؟ یا ریشه دیگر دارد؟ و به هر حال به چه اشخاصی زندیق میگفته اند؟ آیا مقصود اتباع مانی می‌باشد؟ یا مقصود ایرانیانی هستند که بدین قدیم خویش باقی مانده بودند اعم از زردشتی و مانوی و مزدکی؟ و یا مقصود طبقه ای بوده اند که منکر ماوراء طبیعت و قهرا منکر همه ادیان بودهاند و به مانویت نیز اعتقاد نداشتهاوند.

قدر مسلم این است که به همه اینها کلمه زندیق اطلاق شده است حتی به گروهی از مسلمانان که عملاً لا ابالی و اهل فسق و فجور بوده اند و متدینین را به باد تمسخر میگرفته اند و احیاناً از باب دهن کجی به زهاد و متدینین سخنانی به نظم و یا به نثر از آنها صادر شده که توهین به اسلام تلقی شده، نیز زندیق گفته شده است.

راجع به معنی و مفهوم اصلی این کلمه، عقیده محققین این است که در ابتداء فقط در مورد مانویان به کار میرفته و بعد در مورد دهریین و یا مجوس و بعد درباره هر مرتدی به کار رفته است. از نظر سابقه نیز گفته میشود که از قبل از اسلام در میان عرب سابقه داشته است. از کتاب "المعارف" "ابن قتیبه" و "العلاق النفیسة" ابن رسته، نقل شده که قریش در جاهلیت به وسیله اعراب حیره، کم و بیش، با آن آشنا بوده است.

* نشر و تبلیغ اسلام

مسئله انتشار اسلام در جهان و کیفیت و علل آن، خود مسئله های مهم و قابل توجه است. بدیهی است که فطری و منطقی بودن این دین و هماهنگی آن با نوامیس زندگی عامل اساسی انتشار آن است.

* قرائت و تفسیر

در میان علوم اسلامی، اولین علمی که تکون یافت. علم قرائت و پس از آن علم تفسیر بود. علم قرائت مربوط به لفظ قرآن است که چگونه خوانده شود، و علم تفسیر مربوط به مفاهیم و معانی کلام الله مجید است. در علم قرائت، اصول و قواعد وقف و وصل و مد و تشدید و ادغام و غیره بیان می شود، بعلاوه بعضی از کلمات قرآن کریم که به شکلهای مختلف قرائت شده است، شکلهای مختلف قرائت آنها بیان میشود. صحابه قرآن را از پیغمبر اکرم می آموختند. رسول اکرم بعضی از صحابه را مستقیماً تعلیم میدادند و آنان را که قرآن را آموخته بودند مامور تعلیم برخی دیگر می کردند. تابعین که عصر رسول اکرم را درک نکرده بودند قرآن را از صحابه آموختند. در همین وقت بود که گروهی متخصص قرائت و تعلیم صحیح قرآن به وجود آمد و عامه مسلمانان که در این هنگام زیاد شده بودند و با حرص و ولع شدید به تعلم قرآن رو کرده بودند به این متخصصان رو می آوردند. این متخصصان کیفیت قرائت خود را از ائمه، یا از صحابه روایت می کردند و هر کدام به نوبه خود شاگردان و متخصصانی تربیت می کردند که در کتاب تاریخ و تراجم ضبط شده است.

اهتمام ایرانیان به تفسیر و فقه و حدیث که مستقیماً با متن اسلام مربوط بوده است از هر مورد دیگر بیشتر بوده است. برای ما فعلاً ممکن نیست همه مفسران ایرانی را از صدر اسلام تا عصر حاضر معرفی کنیم

* حدیث و روایت

کی از میدانهای خدمت ایرانیان به اسلام در صحنه علم و فرهنگ، فن حدیث است فن حدیث یعنی فن استماع و قرائت و ضبط و جمع و نقل سخنان رسول اکرم یا ائمه اطهار. فن حدیث نیز مانند تفسیر به دو شاخه شیعی و سنی تقسیم میگردد. محرک اصلی مسلمین به فراگیری و جمع و نقل اخبار و احادیث اولاً نیاز مسلمین به احادیث در امور دینی بود. ثانیاً شخص رسول اکرم بنا بر روایت مسلم و قطعی شیعه و سنی مکرر مردم را تشویق میکرد که آنچه از او میشنوند ضبط کنند و برای آیندگان نقل نمایند لهذا از صدر اسلام مسلمین علاقه شدیدی به ضبط و نقل احادیث نبوی نشان میدادند، پس از انتشار اسلام و ورود ملل دیگر به جهان اسلام، صحابه رسول خدا که شرف محضر آن حضرت را دریافته بودند و از آن حضرت کم یا زیاد سخنان و قضایایی به یاد داشتند ارج و اهمیت فراوان یافتند. علاقه مندان به احادیث نبوی برای استماع حدیث از صحابه و یا تابعین (کسانی که صحابه را درک کرده بودند) از شهری به شهری و از منطقه ای به منطقه ای می رفتند. همینکه مسلمین

در صدد فهم معانی قرآن برآمدند، طبعاً به درک معانی گفته‌های حضرت رسول(ص) احتیاج یافت تا با فهم معانی احادیث نبوی معانی قرآن را بهتر درک کنند. و البته احادیث نبوی از صحابه روایت می‌شد، چه که آنان از پیغمبر اکرم آن را شنیده و حفظ کرده بودند و مسلمانان برای فهم احادیث به صحابه رجوع می‌کردند، ولی چون مسلمانان به کشور گشایی مشغول شدند، صحابه پیامبر که از سران مهاجرین بودند در ممالک مختلف متفرق گشتند. از آنروز هر کس که میخواست حدیث یا احادیثی از پیامبر اکرم بدانند ناچار به دنبال صحابه به ممالک مختلف و نقاط مختلف میرفت و چه بسا که یک حدیثی را فقط یکی از آن صحابه از حضرت رسول شنیده بود و دیگران آن را نمی‌دانستند. پس کسی که دنبال جمع آوری و فراگرفتن احادیث بر می‌آمد ناچار به مکه و مدینه و بصره و کوفه و مصر و ری و سایر شهرها میرفت، در هر نقطه‌ای علم و حدیثی می‌آموخت. این همان است که مسلمانان آن را "رحله" در طلب علم می‌نامند.

* فقه و فقاہت

از مهمترین فنون علمی اسلامی، فن فقه است. فن فقه عبارت است از فن استخراج و استنباط احکام از مدارک: کتاب، سنت، اجماع، عقل. علم فقه یک علم نظری است، برخلاف حدیث که صرفاً نقلی و حفظی است. مسلمین از قرن اول به "اجتهاد" پرداختند اجتهاد هب مفهوم صحیح از لوازم دینی مانند اسلام است که از طرفی دین همگانی است، به قوم و نژاد و منطقه‌ای اختصاص ندارد، و از طرف دیگر همه زمانی است و دین خاتم است و در همه شرایط متغیر روزگار که لازمه تمدن بشری است حاکم است. برخی می‌پندارند که اجتهاد در میان اهل تسنن در قرن اول پیدا شد و در میان شیعه در قرن سوم. علت تاخر شیعه را در فقه بی‌نیازی شیعه از اجتهاد به واسطه حضور ائمه اطهار، معرفی میکنند. اما همچنان که ما در مقاله‌های "اجتهاد در اسلام" و الهامی از شیخ الطائفة" اثبات کرده ایم این نظر اشتباه است. فقه به معنی فن استنباط و استخراج و تطبیق اصول و کلیات بر جزئیات از صدر اول هم در میان شیعه وجود داشته و هم در میان اهل سنت، با اختلافات اساسی که از نظر منابع فقه و اعتماد یا عدم اعتماد به رأی و قیاس میان این دو فرقه اسلامی وجود داشته است. اهل تسنن مدعی هستند اول فرد مسلمانی که اجتهاد کرد، معاذ بن جبل از اصحاب رسول خدا است که به امر آن حضرت سفری برای تبلیغ اسلام به یمن رفت و داستانش معروف است. علامه فقید، سید حسن صدر، در کتاب تأسیس الشيعة می‌نویسد: "اولین کتاب فقهی شیعه در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام وسیله عبیدالله بن ابی رافع، که کاتب و خزانه دار آن حضرت بود تالیف شد" ما قبلاً از عبیدالله و پدرش در شمار مؤلفان کتب حدیث یاد کردیم. ابن‌الندیم در الفهرست عده‌ای از کتابهای فقهی شیعه و مولفان آنها را در عصر ائمه علیهم‌السلام تحت عنوان "فقهاء الشيعة" نام می‌برد. عده‌ای از فقهاء عصر ائمه ایرانی بوده‌اند، ولی البته نسبت به فقهاء غیر ایرانی آن عصر در اقلیتند. بطور کلی در فقهاء شیعه چه در عصر ائمه علیهم‌السلام و چه در اعصار بعد تا حدود قرن هفتم اکثریت را فقهاء غیر ایرانی تشکیل می‌داده‌اند قدمای فقهاء شیعه که در حال حاضر کتابشان در دست است و در کتب فقهی آراء و نظریات آن نقل میشود غالباً غیر ایرانی می‌باشد.

از قرن هفتم به بعد، مخصوصاً در سه چهار قرن اخیر اکثریت فقهای شیعه از ایرانیان تشکیل داده و میدهند. در عین حال در همین دوره های اخیر برخی فقهای شیعه از میان عرب برخاسته اند که فوق العاده مقام شامخی دارند از قبیل شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام (۱) رضوان الله علیهم اجمعین.

* فقهای اهل تسنن

در دوره خلفای اموی فقهاء عرب نژاد غیر شیعه تقویت می شوند و در زمان خلفای عباسی فقهاء غیر عرب و غیر شیعه، مخصوصاً ایرانیان غیر شیعه. جرجی زیدان درباره خلفای اموی میگوید: امویان تعصب زیادی نسبت به اعراب داشتند و ملل غیر عرب را حقیر می شمردند. با این حال چون فقهای مدینه خلافت را حق اهل بیت رسالت میدانستند و بنی امیه را غاصب می شمردند، لذا خلفای بنی امیه قلباً از فقهای مدینه متنفر بودند ولی از روی ناچاری آنها را گرامی شمرده در راضی کردن آنها می کشیدند، به خصوص خلفای پرهیزکار اموی مانند عمر بن عبدالعزیز که بدون نظر فقهای مدینه به هیچ کار مهمی دست نمی زدند. پس از بنی امیه کار به دست عباسیان افتاد و منصور عباسی در صدد کوچک کردن عربها و بزرگ ساختن ایرانیان برآمد، چه بدست ایرانیان و با کمک آنان دولت عباسی تشکیل یافته بود و یکی از اقدامات منصور برای اجرای نقشه خودش این بود که نظر مسلمانان را از مکه و مدینه برگرداند. لذا بنائی به نام قبة الخضر ساخت تا مردم بدانجا رفته اعمال حج به جا آورند و مقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه آنروز مدینه (در میان اهل تسنن) که مالک بن انس بود پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیعت منصور به خلع او فتوا داد، اهل مدینه از منصور دست کشیده با محمد بن عبدالله از خاندان علی علیه السلام بیعت کردند. کم کم کار محمد بالا گرفت و منصور با یو جنگیده با زحمت بسیار بر وی غلبه کرد و اهل مدینه دوباره با منصور بیعت کردند. با این همه، مالک خلفای عباسی را خلیفه نمی دانست و چون حاکم مدینه جعفر بن سلیمان عموی منصور این را فهمید خشمگین گشت و مالک را احضار نموده و شانه او را برهنه کرده بر آن تازیانه زد.

بوحنیفة، شافعی، مالک بن انس، احمد بن حنبل. ولی انحصار مذهب و مکتب به این چهار نفر در قرن هفتم هجری رخ داد قبلاً در حدود ده مکتب و مذهب در میان اهل تسنن موجود بود. ما بحث خود را درباره فقهاء اهل تسنن به سه بخش تقسیم می کنیم: دوره پیش از پیشوایان مذاهب، دوره پیشوایان، دوره بعد از پیشوایان. دوره، قبل از پیشوایان دوره، تابعین است، دوره کسانی است که رسول اکرم را درک نکرده اند، اما صحابه آن حضرت را درک کرده اند. در این دوره هفت نفر در مدینه بودند که به فقهاء سبعة معروفند و آنها عبارتند از: ۱- أبو بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی. این مرد از قریش است و نسبت به یکی از برادران ابوجهل میبرد. در سال ۹۴ درگذشته است. ۲- سعید بن مسیب مخزومی، این مرد نیز از قریش است، به زهد و عبادت معروف است، گویند پنجاه سال شب زنده داری کرد و با وضوی نماز عشا نماز صبح را خواند. علامه سید حسن صدر در تاسیس الشیعه و بعضی دیگر از علمای بزرگ شیعه او را شیعه میدانند. سعید بن مسیب در حدود سال ۹۱ در گذشته است. ۳- قاسم بن محمد بن ابی بکر نواده ابوبکر و جد مادری امام صادق علیه السلام است. صاحب تأسیس الشیعة به تشیع او تصریح میکند ۱ (مادر قاسم چنانکه معروف است یکی از دختران یزدگرد ساسانی است. بنابراین نقل، قاسم از طرف پدر قرشی و از طرف مادر ایرانی است. وی در فاصله سالهای صد و صد و ده درگذشته است. - ۴ خارجه بن

زید بن ثابت انصاری. متوفی در حدود سال ۹۹ این مرد پسر زید بن ثابت انصاری معروف است. ۵- سلیمان بن یسار. این مرد از موالی و احتمالا ایرانی است، در حدود سال ۹۴ در گذشته است. ۶- عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، متوفی در حدود سال ۹۸. این مرد برادرزاده عبدالله بن مسعود صحابی معروف است. ۷- عروه بن زبیر، متوفی در حدود سال ۹۴ این شخص پسر زبیر بن عوام

اما طبقه پیشوایان: ۱- أبو حنیفة نعمان بن ثابت بن زوطی یا نعمان بن ثابت بن نعمان بن المرزبان متوفی در سال ۱۵۰ ابوحنیفه یک نفر ایرانی است که امام اعظم اهل سنت به شمار میرود. در جامعه تسنن، بعد از پیغمبر اکرم و خلفای راشدین و حسنین (ع) هیچکس باندازه ابوحنیفه محترم نیست. پیروانش در ایران بسیار اندک اند اما در غیر ایران بیش از صد میلیون پیرو دارد. ۲ محمدبن ادریس شافعی متوفی در سال ۲۰۴ شافعی، عرب قرشی است شافعی از نظر کثرت پیروان مانند ابوحنیفه است و شاید بیش از او پیرو داشته باشد. ۳- مالک بن انس متوفی در سال ۱۷۹ مالک، عرب قحطانی است بلاد مغرب غالبا پیرو مالک بن انس میباشند. ۴- أحمد بن حنبل شیبانی، متوفی در سال ۲۴۱ احمد از لحاظ نژاد عرب است ولی ظاهرا خاندانش در ایران (مرو) میزیسته اند. ابن خلکان مینویسد: مادرش در وقتی که او را در رحم داشت از مرو خارج شد و در بغداد وضع حمل کرد. احمدبن حنبل را میتوان جزء ایرانیان عرب نژاد محسوب داشت علیهذا از چهار امام اهل تسنن یکی ایرانی، دیگری عرب عدنانی، دیگری عرب قحطانی، چهارمی ایرانی عرب نژاد است. همچنان که قبلا اشاره شد، در طبقه پایین عده دیگر نیز بوده اند که اکنون عملا مذهب شان منسوخ است از قبیل محمد بن جریر طبری متوفی در سال ۳۱۰ و داود بن علی طاهری اصفهانی متوفی ۲۷۰، داود بن علی همان است که مکتب طاهری را در فقه بوجود آورد. این مکتب نوعی اخباریگری و جمود است. ابن حزم اندلسی که نژاد ایرانی دارد اما طرفدار امویها است و خالی از یک نوع عداوت نسبت باهل البیت نیست. از نظر فقهی تابع داودبن علی بن طاهری است. گروهی دیگر از فقهای بزرگ اهل تسنن می باشند که بعضی صاحب مکتب و مذهب بوده اند و بعضی نه، برخی ایرانیند و برخی نه ما برای اینکه معیاری از سهم ایرانیان در فقه اهل تسنن بدست داده باشیم عده ای را نام میبریم: ۱- محمدبن حسن شیبانی، شاگرد ابوحنیفه، از ملازمین هارون الرشید و متوفی در سال ۱۸۹ این مرد اصلا دمشقی است، در واسط عراق متولد شد و در سفری که با هارون به ایران می آمد در ری درگذشت و همانجا دفن شد. ۲- ابویوسف، شاگرد دیگر ابوحنیفه و قاضی القضاة مهدی و هادی و هارون و متوفی در سال ۱۹۲ این مرد ظاهرا نسب به انصار مدینه می برد. ۳- زفرین الهذیل، متوفی در سال ۱۵۸ زفر عرب عدنانی است و از پیروان ابوحنیفه به شمار میرود. ۴ لیث بن سعد اصفهانی، فقیه مصر، متوفی در سال ۱۷۵، لیث از صاحبان مکاتب بشمار میرود، گو اینکه گفته میشود که پیرو ابوحنیفه بوده است. ۵ عبدالله بن مبارک مروزی، اهل مرو است، شاگرد ابوحنیفه و مالک و ثوری بوده و در سال ۱۸۱ در گذشته است. ۶- اوزاعی، ابوعمر و عبدالرحمن بن عمرو، متوفی ۱۵۷، شاگرد زهری و عطاءبن ابی رباح بوده، ساکن شام بود و پیشوای مطلق شامیان شمرده میشد، اوزاعی از فقهاء صاحب مکتب است، معلوم نیست عرب اصیل یمنی است و یا از اسرای یمن است. اینها معاریف فقهای اهل تسنن میباشند، غیر معاریف از حد احصا خارج است. در میان معاریف در طبقات مختلف افراد ایرانی و غیر ایرانی فراوانند.

❖ فصل دوم: نکات مهم خدمات متقابل ایران و اسلام

- ۱- مفهوم ناسیونالیسم، با شکل فعلی و مرسوم وی در جهان از اوایل قرن نوزدهم در آلمان پیدا و مطرح شد و اصولاً یکی از تبعات و واکنش‌هایی است که در برابر انقلاب کبیر فرانسه، در اروپا به وجود آمد.
- ۲- در قرن نوزدهم، سه واکنش یا گرایش اساسی در برابر شعارهای انقلاب فرانسه ظهور کرد:
 - الف) واکنش ناسیونالیستی.
 - ب) واکنش محافظه‌کاری.
 - ج) واکنش سوسیالیسم
- ۳- دو گرایش نخستین را، فلاسفه سیاسی، منحرف از اصول یا ضد انقلابی و گرایش سومین را، عدالت طلبانه خوانده‌اند.
- ۴- ناسیونالیسم پس از آمیخته‌ای از نظریات، متفکرانی چون شارل موراس و بارس را داشت که افکار و عقاید ناسیونالیستی، کشورهای گوناگون اروپا را تدوین و تنظیم کردند.
- ۵- موراس، فکر "واحد ملی تفکیک ناپذیر" را تا آنجا پیش برد که برای مجموعه ملت یک شخصیت واقعی حاکم بر شخصیت و اراده فرد قائل شد. و این شخصیت جمع را در وجود دولت پیاده کرد.
- ۶- از آن پس، سراسر قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم، دوران ظهور و بروز و تکامل افکار ناسیونالیستی در جوامع اروپایی گردید..
- ۷- گرایش‌های سوسیالیستی یا محافظه‌کاری در اروپا، گرچه در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی روی افکار روشنفکران آثار فراوانی گذاشت معذک رنگ ناسیونالیستی دولتهای اروپایی آنچنان شدید بود که هرگونه رنگ دیگر را، اعم از رنگ لیبرال، رنگ کنسرواتیسم یا رنگ سوسیالیستی مارکس را تحت الشعاع قرار داد.
- ۸- احساس ملی یا ناسیونالیسم عبارت است از وجود احساس مشترک یا وجدان و شعور جمعی در میان عده‌ای از انسانها که یک واحد سیاسی یا ملت را می‌سازند. این وجدان جمعی است که در درون شخصیت افراد حاضر جامعه و بین آنها و گذشتگان و عقاید شان رابطه و دلبستگی‌هایی ایجاد می‌کند و روابط و مناسبات آنها را با هم و با سایر ملل رنگ میدهد و آمل و آرمانهای آنان را به هم نزدیک و منطبق می‌سازد.
- ۹- تعریف کلاسیک غربی این است که این وجدان جمعی زاییده شرایط اقلیمی، نژادی، زبان مشترک، سنن و آداب تاریخی و فرهنگ مشترک است. ولی دقت بیشتری در واقعیت‌های فردی و اجتماعی بشر نشان میدهد که این عوامل نقش بنیانی و درونی در تکوین وجدان جمعی ندارند و نمی‌توانند برای همیشه مایه و ملاط چسبندگی و پیوستگی افرادی از ابناء بشر تحت یک ملیت گردند.
- ۱۰- بدیهی است که در اولین مراحل تکوین یک ملیت، زبان و سنن مشترک عامل معارفه و نزدیکی افراد به هم و کانالی برای ارتباط قلوب و عواطف و در نتیجه رشد شعور جمعی و ملی است. ولی به گذشته ملتها که مراجعه میکنیم عامل زبان مشترک را نه یک عنصر سازنده بلکه عاملی محصول ملیت می‌یابیم.

۱۱- در اجتماعات استعمار زده، عقب مانده، این روشنفکران هستند که می خواهند یا می کوشند که این شعور و وجدان جمعی را در مردم وطن خود بیدار کنند. از آنجا که زبان و سنن و فرهنگ ملی در ذهن این روشنفکران مترادف است با واقعیت فعلی ملت که آمیخته ای است از گرفتاریها و بدبختی ها و عقب ماندگیها و ، محرومیت ها روشنفکر از تبلیغ روی این سنت سرباز می زند و به سوی الگوهای دنیای پیشرفته و حاکم رو می آورد و می کوشد آن الگوها را برای ملت خود سرمشق تشکیل و تکوین شعور ملی قرار دهد

۱۲- این مردمی که در اطراف و اکناف عالم ارتباطات قلبی و آرمانی با یکدیگر پیدا میکنند، چه چیز مشترکی دارند که آنان را به هم پیوند میدهد، و در مقابل، آنان را از همسایه ها و هموطنان خود میبرد؟ این عامل درد مشترکی است که آنها دارند: درد از ظلم و تجاوز و استعمار.

۱۳- "ملت" کلمه ای عربی است و به معنی راه و روش است. در قرآن کریم نیز این کلمه به همین معنی آمده است این کلمه هفده بار (در ۱۵ آیه) در قرآن کریم آمده است، ولی مفهومی که این کلمه در قرآن کریم دارد با مفهومی که امروز مصطلح فارسی زبانان است و از آن، کلمه "ملیت" را مشتق کرده اند متفاوت است.

۱۴- ملت در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش و طریقه ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است. مثلاً میفرماید: "ملة ابریکم ابراهیم « یعنی راه و روش پدر شما ابراهیم. یا میفرماید: "ملة ابراهیم حنیفا ". راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن میگوید: "ملت و املال که همان املاء است از یک ریشه است.

۱۵- در اصطلاح امروز فارسی این کلمه بکلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. امروز کلمه ملت به یک واحد اجتماعی گفته میشود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت واحد و احیانا آمل و آرمانهای مشترک و واحد می باشند.

۱۶- از بحث لغوی می گذریم و وارد بحث اجتماعی می شویم: کوچکترین واحد اجتماعی "خانواده" است. زندگی مشترک انسانها تا وقتی که به زن و شوهر و فرزندان و فرزند زادگان و احیانا همسران فرزندان آنها محدود است زندگی خانوادگی نامیده می شود.

۱۷- واحد اجتماعی، خواه خانواده، خواه قبیله و خواه ملت (به اصطلاح امروز فارسی) با نوعی احساسات و تعصبات همراه است، یعنی در انسان یک نوع حس جانبداری نسبت به خانواده و قوم و ملت خود پیدا میشود. این حس جانبداری ممکن است در واحد خیلی بزرگتر یعنی واحد "قاره ای و منطقه ای" نیز به وجود آید، مثلاً مردم اروپا در برابر مردم آسیا یک نوع حس جانبداری نسبت به خود احساس می کنند و بالعکس.

۱۸- گرایش به جنبه های قومی و ملی در زبانهای اروپایی "ناسیونالیسم" خوانده می شود که برخی از دانشمندان فارسی زبان آنرا "ملت پرستی" ترجمه کرده اند. ناسیونالیسم مطابق بیان گذشته بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است نه بر عقل و منطق. ناسیونالیسم را نباید به طور کلی محکوم کرد

۱۹- ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم بشود ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمیباشد.

۲۰- در ابتدا چنین به نظر می رسد که لازمه ناسیونالیسم و احساسات ملی این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین یا نتیجه ابداع فکر مردم آن سرزمین است، آن چیز را از نظر آن مردم باید ملی به حساب آید و احساسات ملی و ناسیونالیستی، آن را در برگیرد و هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده است باید برای مردم این سرزمین بیگانه و اجنبی به شمار آید. ولی این مقیاس، مقیاس درستی نیست، زیرا ملت از افراد زیادی تشکیل میشود و ممکن است فردی از افراد ملت چیزی را ابداع کند و مورد قبول سایر افراد واقع نشود و ذوق عمومی آن را طرد کند بدون شک چنین چیزی نمی تواند جنبه ملی به خود بگیرد.

۲۱- این مسئله مسلم است که در دین اسلام، ملیت و قومیت به معنایی که امروز میان مردم مصطلح است هیچ اعتباری ندارد، بلکه این دین به همه ملتها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می کند، و از آغاز نیز دعوت اسلامی به ملت و قوم مخصوصی اختصاص نداشته است، بلکه این دین همیشه میکوشیده است که به وسایل مختلف ریشه ملت پرستی و تفاخرات قومی را از بیخ و بن برکند.

۲۲- سلاطین غور اصلا از غور هرات هستند و نسب آنان به شنسب نامی میرسد. این شنسب در زمان امیرالمؤمنین علی علیهالسلام مسلمان شد و فرمانداری ناحیه غور از طرف آن حضرت به وی تفویض گردید. مورخین می نویسند در زمان بنی امیه که امیرالمؤمنین را در منابر سب میکردند و حکام بنی امیه مردم را وادار به این عمل می نمودند. مردمان غیور زیر بار این عمل نرفتند و حکام غور و غرجستان نسبت به آن جناب اسائه ادب نکردند.

۲۳- اولین پادشاه مسلمان غوری که به هندوستان لشکر کشید و دهلی را فتح کرد و آنجا را پایتخت قرار داد. سلطان محمد سام غوری بود و از زمان این سلطان (آغاز قرن هفتم) که دهلی پایتخت اسلامی شد.

۲۴- یکی از علمای بزرگ ایران که در هند بسیار خدمت کرده است و شاگردان زیادی دارد که هر کدام پس از وی در آن منطقه ریاست دینی و مذهبی یافتند خواجه معین الدین چشتی است.

۲۵- جشیش دیلمی که از ایرانیان مسلمان یمن بود گوید: حضرت رسول اکرم برای ما نامه نوشتند که با اسود کذاب جنگ کنیم. فرمان پیامبر اسلام برای فیروز، دادویه، و جشیش صادر شده بود و اینان مامور شده بودند که با دشمنان اسلام به طور آشکار و پنهان جنگ کنند، و فرمان حضرت رسول را به همه مسلمانان برسانند. فیروز، دادویه، و جشیش دیلمی فرمان پیامبر را به همه ایرانیان رساندند .

۲۶- قطب شاهیان در دکن در تبلیغ دین اسلام و مذهب تشیع سعی و کوشش کردند و در ایام سلطنت این طبقه جماعتی از ایران برای تبلیغات دینی به ناحیه دکن رفتند. یکی از شخصیت‌های بزرگ ایرانی که در این عصر به هند رفت میر محمد مؤمن استرآبادی است

۲۷- راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن میگوید: "ملت و املا که همان املاء است از یک ریشه است،" فلیممل ولیه بالعدل "یعنی ولی او از روی عدالت املاء کند، راغب میگوید: "علت اینکه یک طریقه الهی "ملت" نامیده شده است این است که از طرف خداوند املاء و دیکته شده است." . پس، از نظر قرآن یک مجموعه فکری و علمی و یک روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، ملت نامیده میشود بنابراین ملت با دین یک معنی دارد، با این تفاوت که یک چیز به اعتباری دین، و به اعتبار دیگری ملت نامیده میشود، به آن اعتبار ملت نامیده میشود که آن چیز از طرف خدا به پیامبری املاء میشود که به مردم ابلاغ نماید و مردم را بر اساس آن رهبری نماید.

۲۸- حقیقت این است که مهمترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم اجحاف آمیز آن زمان دانست. این نکته از نظر مورخین شرقی و غربی مسلم است که رژیم حکومت و اوضاع اجتماعی و دینی آن روز بقدری فاسد و خراب بود که تقریباً همه مردم از آن ناراضی بودند.

۲۹- ناسیونالیستهای ایرانی ایرانیان را تجلیل میکنند که توانستند آیین کهن را زیر پرده تشیع حفظ و نگهداری کنند.

۳۰- مطالعه در قرآن و سنت قطعی رسول اکرم می رساند که اولاً مقامات معنوی و آسمانی و ولایتی برخی از بندگان صالح حق مورد تأیید قرآن کریم است. ثانیاً قرآن کریم تلویحاً و تصریحاً ولایت و امامت را تأکید کرده است و به علاوه رسول اکرم نیز عترت طاهرین خود را به این مقام معرفی کرده است.

۳۱- علیهذا امکان نداشت که اعراب بتوانند ایرانیان را مجبور به ترک دین خود کنند. بنابراین اگر ایرانیان جدا می خواستند عقاید و آداب کهن خود را حفظ کنند چه لزومی داشت که از روی نفاق اظهار اسلام کنند و با نام تشیع آنها را نگهداری کنند. بعلاوه، قبلاً ثابت کردیم که اسلام ایرانیان تدریجی بوده است و نفوذ و سلطه عمیق اسلام بر روی ایرانیان و غلبه آن بر کیش زرتشتی بیشتر در دوره هایی صورت گرفته که ایرانیان استقلال خود را باز یافته بودند. بنابراین جایی برای این یاهو های باقی نمی ماند.

۳۲- مهم ترین دلیل گسترش تشیع در ایران دوره ایلخانی کوشش های علمی و فرهنگی خواجه نصیرالدین طوسی بود.

۳۳- عبدالله بن مقفّع با ترجمه آثار زبان پهلوی به زبان عربی نقش مهمی در خدمات متقابل ایران و اسلام ایفا نمود.

۳۴- حکومت های آل بویه و سامانیان در رونق و شکوفایی فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی، نقش بزرگی ایفا نمودند.

۳۵- خدمت یک قوم به یک دین این است که نیروهای مادی و معنوی خود، ذوق و استعداد و فکر و ابتکار خود را در اختیار آن قرار دهد و در این کار خلوص نیت داشته باشد.

۳۶- در خراسان قرن سوم مذاهب و گروه های دینی متفاوت حضور داشتند. از یهودی و زرتشتی گرفته تا دوستداران آل علی (علیه السلام). زرتشتیان جایگاه نسبتاً برجسته ای داشتند. آن ها در امور حکومتی با طاهریان همکاری می کردند که در بعضی منابع از این همکاری یاد شده است.

۳۷- اولین خدمتی که باید از آن نام برد، خدمت تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلامی است. این تمدن کهن به تمدن جوان و با عظمت اسلامی کمک و خدمت فراوان نمود. هر چند این مطلب از مقصود اصلی ما که تشریح خدمات صادقانه

ایرانیان به اسلام است بیرون است، زیرا مورد استفاده قرار گرفتن یک تمدن کهن برای یک تمدن جدید که در حال رشد و پا گرفتن است طبیعی و قهری است، ولی این دو مطلب آنچنان به هم پیوسته است، که با ذکر هر یک بدون دیگری مطلب ناقص به نظر می رسد

۳۸- ارتباط صفاریان با خلیفه عباسی فرق می کرد زیرا روابط صفاریان با خلافت عباسی، خصمانه بود.

۳۹- خدمات ایرانیان مسلمان در جبهه های مختلف صورت گرفته است: جبهه نشر و تبلیغ و دعوت ملت‌های دیگر، جبهه سربازی و نظامی، جبهه علم و فرهنگ، جبهه ذوق و صنعت و هنر.

۴۰- اگر چه در گذشته هم بعضی محققین به تاثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی پی برده بودند، ولی اهمیت این مطلب بیشتر اخیرا در سایه حفريات اخير در تیسفون در نزدیکی بغداد، و کیش در بین النهرین، و دامغان در ایران مقدار زیادی مصالح بخصوص گچبریهای تزئینی به دست آمده که در آنها سرمشق صنایع اولیه اسلامی دیده میشود. ایضا هنر ساسانی مستقیما ادامه یافته و به هنر اسلامی منتهی شده که هنرمندان گاهی عین آن را نقش کردند و گاهی آن را تغییر دادند و سبک خاصی به وجود آوردند.





برای دانلود رایگان منابع آموزش و پرورش اینجا بزنید

1- ملیت پرستی ← خلاف تعالیمات اسلام

2- تهییج احساسات قومی و قبیله ای ← در جامعه اسلامی که به وحدت ایدئولوژیک رسیده است

3- حمله علیه عرب و عربیت ← در واقع حمله به اسلام

4- حقایق را به واسطه ملیت ، نه می شود — قطعی قبول کرد
غیر ملی را قطعی رد کرد

نکات اثرگذار برای
قرار گرفتن تحت
سیطره ملیت

هر چیزی از وطن بود ملی نیست

هر چیزی از خارج آمد بیگانه و غیر قابل ملی شدن نیست

گزاره خارجی آیا از ملیت خاصی است؟

عمومی و جهانی است؟

اسلام

ملت مورد نظر با میل پذیرفته؟ (به عنوان یک

با اکراه پذیرفته؟ گزاره خارجی)

اسلام

آیا مخصوص ملت خاصی است؟

عمومی و جهانی است؟

اروپایی ها: اسلام متعلق به قریش بود بعد جهانی شد

پاسخ به اروپایی ها

اسلام از ابتدا داعیه جهانی داشت

آیات نازل شده در مکه ناظر به تمام انسان ها

خطاب های قرآن انحصار به عرب و قریش ندارد

آیات ناظر به جایگزینی اقوام دیگر به جای اعراب

عدم اختصاص خروج عقیده از محل شکل گیری به اسلام

مقیاس اسلام در برخورد: عدم تعلق به تعلقات قومی و قبیله ای و مبارزه با آن

قرآن

سنت

ایرانیان

برای دانلود رایگان منابع آموزش و پرورش اینجا بزنید

ایرانیان با اجبار پذیرفتند؟
با اختیار پذیرفتند؟

برخی مورخین : ایرانی ها به زور نیزه و شمشیر اعراب
مسلمان شدند

پاسخ : چگونگی تسلط اعراب بر ایران - اسلام آوردن یمن و بحرین قبل از هرگونه درگیری
نارضایتی مردم دلیل اصلی شکست در مقابل اعراب
نفوذ تدریجی اسلام در ایران

حفظ زبان فارسی جهت مقابله با زبان عربی → حفظ زبان فارسی = مخالفت با اسلام
محافظ زبان که بوده است؟

حفظ زبان فارسی = مخالفت با اسلام

اسلام یک دین برای همه بشریت است و باید زبان های اقوام و ملل مختلف را قبول کند چون لازمه جهانی بودن آن است

احترام ایرانیان به زبان عربی به خاطر احترام به زبان قرآن است و ربطی به اعراب ندارد

اگر هدف ایرانیان تضعیف زبان عربی بود وجود دانشمندان صرف و نحو در میان ایرانیان چه توجیهی دارد؟

اصول زبان های مختلف عامل رشد یک پدیده هست، نمونه آن اشعار فارسی با محوریت دین

تأثیرات شگرف زبان عربی خصوصا در دایره لغات بر زبان فارسی

محافظ زبان که بوده است؟ → وجود احیاگران غیر فارسی مثل عباسی ها
غزنوی ها

وجود ایرانیان بی اعتنا به زبان فارسی مثل طاهریان، دیالمه و سگمانیان

شبهه : شیعه بودن ایرانی ها → شیعه گری = ابتکار ایرانیان
(حرکت سیاسی جایگزین)
انتخاب شیعه : حفظ عقاید کهن

هر دو قبل از
جنگ با ایران
بوده است

شیعه گری = ابتکار ایرانیان → تصریح مقامات معنوی در خود قرآن
(ساخته و پرداخته کسی نیست)

وجود بحث ولایت در فرمایشات پیامبر (ص) و قرآن

انتخاب شیعه: حفظ عقاید کهن

مگر در اصل پذیرش اجبار بوده که نیاز به حیله و خدعه باشد

پناه ندادن ایرانیان به خود یزد گرد سوم و کشتن او → پناه دادن به نوه دختری او

عدم مخالفت با اسلام بعد از استقلال سیاسی از ابتدای قرن 3

عدم وجود مرجح برای شهربانو نسبت به مادران دیگر اهل بیت (ع) ← جایگاه نرجس خاتون (س)

مشکوک بودن اصل جریان ازدواج شهربانو با امام حسین (ع)

عدم اعتنای ایرانیان به یزید دوم که فرزند شاه آفرید شاهزاده ایرانی است

همه شیعیان ایرانی نیستند و همه ایرانیان شیعه نیستند .

کدام عقیده ما با تشیع قابل جمع و حفظ است؟!

مذاهب ایرانیان :

● زرتشتی — دین رسمی ایرانیان) به دین (← در دربار حاکم بود ← در دوره ساسانیان رشد کرد
مؤسس ساسانیان : اردشیر بابکان

انکار و انشقاق از آن توسط — زروانیان
کیومرثیان [مخالفت با به دین

دشمنی شدید آن با مانوی و مزدکی حتی در اتحاد با مسلمانان علیه این دو آیین
معتقد به نوعی وحدانیت علی رغم وجود تثویت قبل از آن و انحطاط آن پس از خود
زرتشت

خدشه در توحید عبادی به واسطه آتش پرستی و توحید افعالی با بحث اهورا و اهریمن

● یهود : در زمان هخامنشیان شکل گرفته و از غرب خصوصا اصفهان رشد کردند

● نصاری — از دوره اشکانی در محدوده فرات، سپس ماوراء النهر و حتی تا چین پیشرفت کرد
خطر بزرگی برای زرتشتی ها بود؛ چون بر خلاف آنها و حتی اصل مسیحیت داعیه
جهانی داشت) مسیحی شدن اطرافیان خسرو پرویز (

معتقد به تثلیث بود و بیشترین ضربه را از اسلام خورد چون در حال رشد جدی بود

● مانوی 228 میلادی در ایران ظهور کرد و معتقدان راسخ و پیشرفت سریع داشت

مانی خود را پیامبر خاتم و دینش را دین اکمل می دانست و ترکیبی از مسیحیت، بودیسم، زرتشت و ابداعات مانی بود؛ معتقد به ثنویت، پلیدی تناسل و تقدیس مجرد داشت داعیه جهانی داشت و ت قرن 7 هجری مقاومت کرد

● مزدکی 497 میلادی ظهور کرد و توسط خسرو پرویز قتل عام شدند ولی تا قرن 3 مقاومت کردند

ظهور در روم و سپس انتقال به ایران و اقبال قباد به مزدک و سپس قتل عام ایشان دارای نظرات اشتراکی و کمونیستی، زهد و بدبینی به حیات و زندگی، طرفدار محرومین و معتقد به ثنویت

● بودایی توسط " سیداتا " شاهزاده هندی ایجاد شد و از شرق نفوذ کرد و در شمال شرق و چند نقطه دیگر توفیقات اندکی یافت

نظام حکومتی در مقابل آن ایستاد و لذا رونق سیاسی یا اعتقادی قابل ذکری پیدا نکرد

وضع ایران
قبل اسلام

عقیدتی ← ترکیب + اعتقادات → وحدت عقیدتی

شکستن حصار مذهبی ، سیاسی

ارائه جهان بینی جدید

خدمت به آیین زرتشت و اصلاح در آن

نظام اجتماعی، اختلاف طبقاتی: ریشه در خون

ارتقا نظام اجتماعی در حد هضم مهاجمان ← باعث علم آموزی : مختص اشراف

مالکیت

ورود علوم و فنون جدید

رفع منع تحصیل

مالکیت : مختص 7 خاندان اصلی

+

برخی مرزبانان و دهقانان

برتری همه جانبه روحانیون زرتشتی

موبدان

تعلیم فرزندان → هیربدان

مسئول آتشکده ها → آزربران

جایگاه آسمانی شاه ساسانی

رفع روحانیت موروثی و تقدس شاهان

مشعل داری تمدن اسلامی

از بین بردن فاصله طبقاتی

نظام خانوادگی

نظام اخلاقی

نظام خانوادگی

حرمسراها ← زن ← ممتاز

خدمتکار

مالکیت بر مال زن مگر اینکه با سند قانونی خلاف آن ثابت شود

حق تعیین شوهر برای دختر با پدر ، مادر ، عمو ، دایی و...

ارث برای زن ممتاز و گاهی خدمتکار با ذکر نام و سهم

عاریه دادن همسر به دیگری بدون رضایت وی

ازدواج با محارم ← حفظ نژاد و ثروت

عامل آمرزش گناهان

مانع آن ← معذب در دوزخ

ازدواج زن یا دختر متوفی و الحاق فرزند جدید به متوفی

تعلق بچه های ازدواج دوم یک زن به شوهر اول

شخصیت دهی

به زن و نسخ

قواعد حاکم

نظام اخلاقی

طبیعی: ایرانیان مردمی مورد مدح بوده اند هم

تاریخی
روایی

اقتسابی

کتابسوزی ایران و روم :

- 1- نقل سر جان ملکم در قرن 13 می زیسته است
گرایش ضد اسلامیش محرز است
هیچ مستندی ارائه نداده است
- 2- بی سواد بودن اعراب غیر از 17 نفر
دستور اسلام به علم آموزی
علم آموزی هزینه آزادی اسرا
عدم ربط بی سوادی با کتابسوزی
- 3- تحقیر مطالعه و علم توسط یک امیر عرب
تحقیر کار علمی بوده نه اصل علم
حرف یک امیر قریشی چه ربطی اسلام دارد
- 4- نقل ابوریحان در مورد قتیبه در خوارزم
بحث خوارزم و کتب آن است نه ایران
خود ابوریحان زبان خوارزمی را زبان علمی
نمی داند
عملکرد قتیبه اموی چه ربطی به اسلام دارد؟!
زبان با زوال کتابخانه از بین نمی رود
احتمال وجود کتابخانه در خوارزم ضعیف است
ابوریحان سندی ارائه نمی دهد

5- کتابسوزی عبدالله بن طاهر (تذكرة الشعراء)

عبدالله بن طاهر ایرانی است چه ربطی به اعراب دارد
عملکرد او در تضعیف فرهنگ خودی مذموم است

6- تأیید برخی مورخین بر کتابسوزی در اسکندریه

عبارت " قیلپ

در قرن 2 که تاریخ نوشته شده ذکر نیست
مورخین سندی ارائه نمی کنند

رفتن ارسطو به اسکندریه افسانه است

اسکندریه پس از ارسطو ایجاد شده است

600 سال بعد واقعه بدون ذکر دیگران ذکر
شده است

کتابخانه قبل از حمله مسلمین توسط مسیحیان
نابود شده است

7- ممنوعیت تألیف توسط خلیفه ثانی → فقط احادیث نبوی است ← حسبنا کتاب الله

کتابسوزی جندی شاپور :

- 1- مهم اسکندریه بود نه جندی شاپور
- 2- جندی شاپور مرکز پزشکی است و تا قرن 3 و 4 پا برجاست و نزد عباسیان هم جایگاه دارد
- 3- توسط مسیحی ها اداره می شد نه ایرانیان چون موبدان مخالف علم بودند
- 4- در تواریخ مفصل ایران و روم خبری از کتابخانه جندی شاپور نیست

بسمکرمهید
استاد
میرتصو
مکظهره

خلافت متقابل اسلام و ایران

برای دانلود رایگان منابع آموزش و پرورش اینجا بزنید

□ مفهوم ملیت :

واحدی اجتماعی، دارای سابقه تاریخی، قانون، حکومت، زبان و ... واحد مخصوص به خود

قرآن : راه و روشی که از جانب رهبری الهی بر مردم عرضه می شود. (دین)

غرب : مردم ساکن در سرزمین خاص که دارای ویژگی های مشترکند و حق حاکمیت بر سرنوشت خویش را با قانون واحد دارند.

□ تاریخچه ملیت

تاریخچه ← اولین تجلی : دوران مشروطیت



برای دانلود رایگان منابع آموزش و پرورش اینجا بزنید

اهمیت موضوع

- حربه اصلی دشمن در تقابل با انقلاب اسلامی
- تنوع قومی و اهمیت آن در ایران
- وحدت فکری و عملی جهان اسلام در حال حاضر
- تجدید سنن و ارزش های ایران باستان

انواع ملیت

- طبیعی : وجه مشترک انسان با حیوان
- انسانی و فطری : مختص انسان

چیستی ملیت

- مقدمه
 - هر چه از وطن بود ملی نیست.
 - هر چه از غیر وطن بود غیرملی نیست.

ملی سازی گزاره خارجی

- مقدمه
- تطبیق موضوع بر اسلام

- مقدمه ← سؤال : گزاره خارجی
- متعلق به ملیت خاصیت یا عمومی و جهانی است؟
- تطبیق موضوع بر اسلام :
- با میل توسط ملت جدید پذیرفته شده است یا با اکراه؟

- ✓ اسلام
- متعلق به ملیت خاصی است ← نظر اروپائیان : اسلام متعلق به قریش بوده و بعداً جهانی شده
- عمومی و جهانی است ← نظر صحیح : اسلام از ابتدا جهانی بوده ← مؤیدات

- ✓ ایرانیان
- اسلام را با اجبار پذیرفتند ← برخی مورخان : اسلام با زور و شمشیر وارد ایران شد
- اسلام را با میل و رغبت پذیرفتند ← نظر صحیح : اسلام دین زور و شمشیر نیست
- ← مؤیدات

-
۱. عدم وجود دلیل تاریخی برای ادعای اروپاییان
 ۲. عام بودن آیات نازل شده در مکه
 ۳. عدم انحصار خطاب های قرآن تنها نسبت به قریش و اعراب
 ۴. آیات ناظر به نکوهش اعراب و جایگزینی سایرین به جای آنها
 ۵. نمونه های مشابه خروج عقیده از محل تولد آن
 ۶. مقیاس اسلام از ابتدا : مخالفت با تعلقات قومی
 ۷. عدم قابلیت جهانی شدن در صورت برنامه ریزی در حد قریش
- ← مؤیدات

۱. سپاه ایران رقیب سپاه روم و غالب بر آن

۲. مقایسه عددی سپاه اسلام و سپاه ایران

۳. چگونگی نفوذ اسلام در ایران

۴. نحوه برخورد اسلام با پیروان سایر ادیان ایرانی

۵. عدم بازگشت ایران به قبل، پس از قدرت یابی مجدد

۶. ریشه اصلی شکست سپاه ایران : مسائل داخلی

۷. ماهیت شکست : شکست اسلام باستانی مقابل فرهنگ اسلامی و نه عربی

۸. خدمات ایرانیان به اسلام

← مؤیدات

بازگشت

□ شبهات

▪ حفظ زبان فارسی برای مقابله با اسلام

➤ مقدمه > سایر مناطق اسلامی زبانشان عوض شد چون با رغبت اسلام آوردند
ایرانیان زبانشان را حفظ کردند چون با اکراه اسلام آوردند

➤ پاسخ > وجود کشورهای مسلمان دارای زبان غیرعربی
عدم وجود شرط تغییر زبان برای ورود به اسلام
سیاسی شدن بحث زبان فارسی توسط حکام اسلامی
پذیرش زبان های مختلف، لازمه جهانی بودن یک دین
احترام به زبان عربی توسط ایرانیان، احترام به زبان قرآن نه زبان اعراب
وجود دانشمندان بزرگ صرف و نحو عرب در میان ایرانیان
زبان های مختلف، عامل رشد و تعالی پدیده ای همچون دین
تأثیرات شگرف زبان عربی

▪ انتخاب تشیع توسط ایرانیان برای مخالفت با اسلام

تبیین شبهه : انتخاب و ایجاد تشیع برای خودداری از مسلمان شدن و
زمینه سازی آن با ازدواج شهربانو

وهابیت یا سنی های تعصب

ایرانیان باستان پرست بی منطق

گروه های منتفع از این شبهه

➤ مقدمه

مقام نیمه خدایی شاهان سلطانی و عادت ایرانیان به این

حفظ بخشی از سنت ها توسط ملل مختلف در هر شرایط

ریشه ایجاد شبهه

وجود بحث ولایت و امامت در قرآن و فرمایشات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

عدم وجود اجبار

پناه ندادن ایرانیان به خود یزد گرد سوم و کشتن او

عدم مخالفت با اسلام بعد از استقلال سیاسی از ابتدای قرن ۳

عدم وجود مرجح برای شهربانو نسبت به مادران دیگر اهل بیت (علیهم السلام)

مشکوک بودن اصل وجود و جریان ازدواج شهربانو با امام حسین (علیه السلام)

عدم اعتنای ایرانیان به یزید دوم فرزند شاه آفرید شاهزاده ایرانی

فقدان وجود رابطه تساوی میان دو مفهوم ایرانی و شیعه

ابهام در امکان جمع عقاید باستانی ایرانیان با مفهوم شیعه

رواج تشیع در قرون ۸ و ۹ در ایران و محوریت جبل عامل لبنان در شیعه گری

➤ پاسخ

■ کتابسوزی ایران و مصر

- ۱- نقل سرجان ملکم
 - ۲- بی سواد بودن اعراب غیر از ۱۷ نفر
 - ۳- تحقیر مطالعه و علم توسط یک امیر عرب
 - ۴- نقل ابوریحان در مورد قتیبه در خوارزم
 - ۵- کتابسوزی عبدالله بن طاهر (تذکره الشعراء)
 - ۶- تأیید برخی مورخین بر کتابسوزی در اسکندریه
 - ۷- ممنوعیت تألیف توسط خلیفه ثانی
- کتابسوزی ایران ← جندی شاپور
-

• پاسخ

➤ مهم اسکندریه بود نه جندی شاپور

➤ جایگاه جندی شاپور به عنوان مرکز پزشکی تا قرن ۳ و ۴ نزد عباسیان

➤ اداره شدن جندی شاپور توسط مسیحی ها نه ایرانیان به علت مخالفت موبدان با علم

➤ عدم وجود گزارش تاریخی مبنی بر وجود کتابخانه جندی شاپور در تواریخ مفصل ایران و روم

زیستن وی در قرن ۱۳

➤ نقد استدلال اول

عدم ارائه هیچ مستندی برای این ادعا

دستور اسلام به علم آموزی

➤ نقد استدلال دوم

علم آموزی هزینه آزادی اسرا

عدم ارتباط بی سوادى با کتابسوزى

تحقیر کار علمی نه اصل علم
➤ نقد استدلال سوم
عدم ارتباط بین حرف یک امیر قریشی با اسلام

بحث خوارزم و کتب آن است نه ایران
اعتقاد ابوریحان به غیر علمی بودن زبان خوارزمی
➤ نقد استدلال چهارم
عدم ارتباط بین عملکرد قتیبه اموی با اسلام
از بین نرفتن زبان با زوال کتابخانه
ضعیف بودن احتمال وجود کتابخانه در خوارزم
عدم ارائه سند توسط ابوریحان

ایرانی بودن عبدالله بن طاهر و عدم انتساب به اعراب
➤ نقد استدلال پنجم
مذموم بودن عملکرد او در تضعیف فرهنگ خودی

عبارت « قیل »

عدم ذکر گزارشات تاریخی در مستندات مربوط به قرن ۲

عدم ارائه سند توسط مورخین

افسانه بودن رفتن ارسطو به اسکندریه

ساخته شدن اسکندریه پس از ارسطو

مطرح شدن موضوع برای اولین بار ۶۰۰ سال بعد واقعه

نابودی کتابخانه قبل از حمله مسلمین توسط مسیحیان

➤ نقد استدلال ششم

➤ نقد استدلال هفتم ← شمول منع فقط نسبت به فقط احادیث نبوی (حسبنا کتاب الله)

○ کتابسوزی مصر

• تبیین شبهه : سوزاندن کتب کتابخانه اسکندریه توسط عمروعاص به دستور خلیفه دوم

• پاسخ

➤ از دنیا رفتن یحیی نحوی ۱۰۰ سال قبل از فتح اسکندریه

➤ اسکندریه بزرگترین شهر مصر و دارای ۴۰۰۰ حمام!

➤ از جنس پوست بودن کتب و تنها دود کردن با سوزاندن آن

➤ عدم ذکر کتابخانه در گزارش عمروعاص به عمر

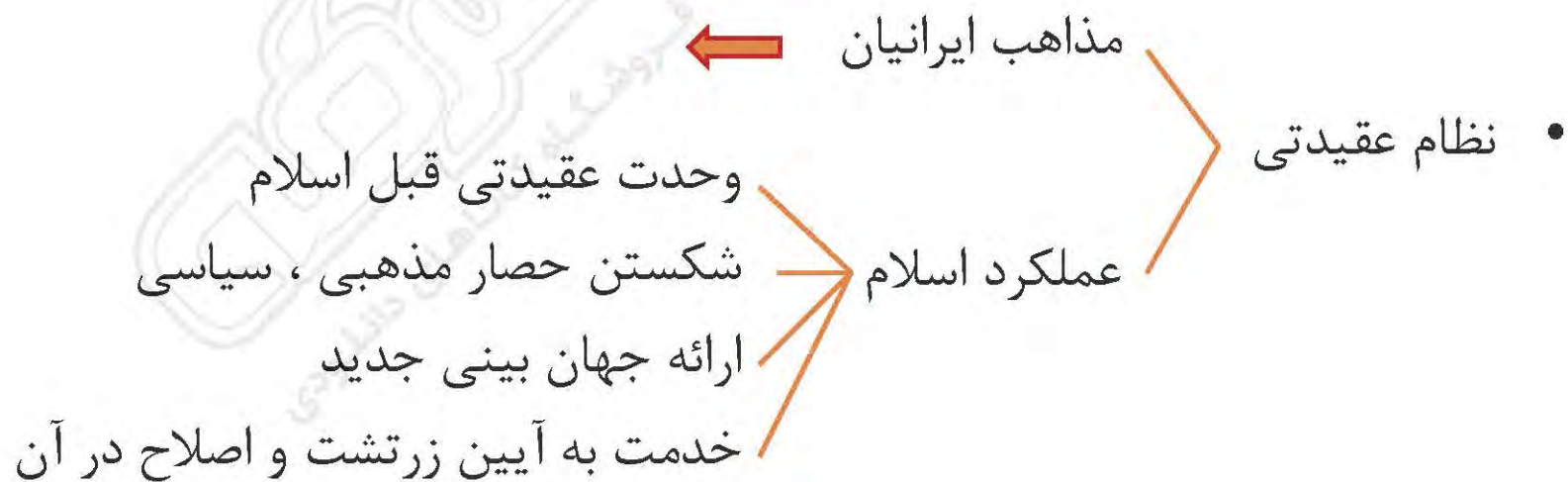


➤ امکان حفظ کتاب ها توسط عمروعاص در صورت خواست یحیی نحوی

➤ عدم سنخیت کتابسوزی با روش خلیفه د بودن عمر در برخورد با تازه مسلمانان

➤ سوزاندن کتابخانه ها قبل از فتح اسلام توسط یهودی ها و مسیحی ها





دین رسمی ایرانیان (به دین) ← حاکم در دربار ← رشد در دوره ساسانیان

○ زرتشتی ← انکار و انشقاق از آن توسط { زروانیان } کیومرثیان ← مخالفت با به دین

دشمنی شدید آن با مانوی و مزدکی حتی در اتحاد با مسلمانان علیه این دو آیین

معتقد به نوعی وحدانیت علی رغم وجود ثنویت قبل از آن و انحطاط آن پس از خود زرتشت

خدشه در توحید عبادی به واسطه آتش پرستی و توحید افعالی با بحث اهورا و اهریمن

○ یهود : شکل گیری در زمان هخامنشیان و رشد آن از غرب خصوصاً در اصفهان

پیشرفت از دوره اشکانی در محدوده فرات، سپس ماوراء النهر و حتی تا چین

○ نصاری
ایجاد خطری بزرگ برای زرتشتی ها به علت داشتن داعیه جهانی نصاری، بر خلاف زرتشت و حتی اصل مسیحیت ← مسیحی شدن اطرافیان خسرو پرویز
اعتقاد به تثلیث و وارد شدن بیشترین ضربه از اسلام به آن به خاطر رشد جدی اسلام

ظهور در سال ۲۲۸ میلادی در ایران با معتقدانی راسخ و پیشرفتی سریع

○ مانوی
پیامبر خاتم بودن خویش
ادعای مانوی → ارائه دینی اکمل ← ترکیبی از مسیحیت، بودیسم، زرتشت و ابداعات مانوی
معتقد به ثنویت، پلیدی تناسل و تقدیس تجرد
داعیه جهانی و مقاومت تا قرن ۷ هجری

ظه‌ور در سال ۴۹۷ میلادی و قتل عام توسط خسرو پرویز ۳ سال پس از آن

○ مزدکی
ظه‌ور در روم، انتقال به ایران و اقبال قباد به مزدک و سپس قتل ایشان
دارای نظرات اشتراکی و کمونیستی، زهد و بدبینی به حیات و زندگی، طرفدار
محرومین و معتقد به ثنویت

○ بودایی
ایجاد توسط "سیداتا" شاهزاده هندی، نفوذ به ایران از شرق و توفیقات اندک در
شمال شرق و چند نقطه دیگر
مقابله نظام حکومتی در مقابل آن و در نتیجه عدم رونق سیاسی یا اعتقادی قابل
توجه





• نظام خانوادگی

حرمسراها ← زن > ممتاز
خدمتکار

مالکیت بر مال زن مگر با اثبات خلاف آن بوسیله سند قانونی
حق تعیین شوهر برای دختر با پدر، مادر، عمو، دایی و...
ارث برای زن ممتاز و گاهی خدمتکار با ذکر نام و سهم
عاریه دادن همسر به دیگری بدون رضایت وی

○ وضعیت ایرانیان

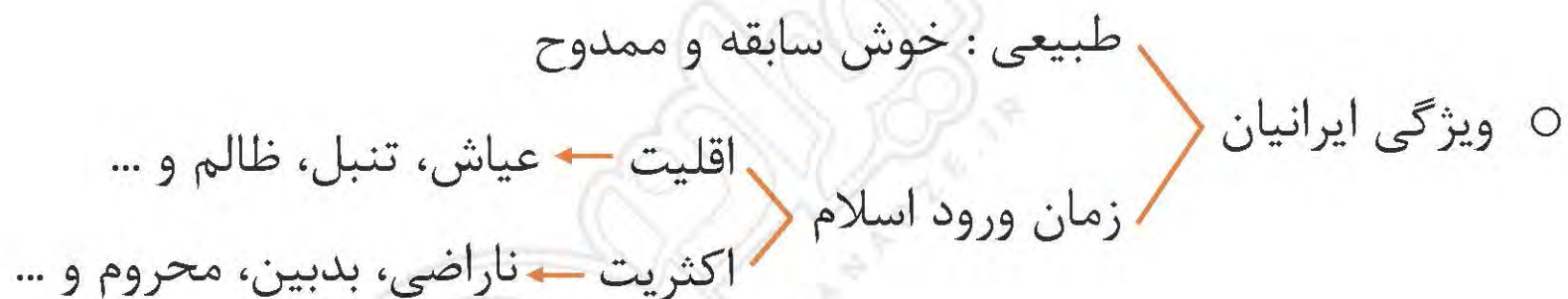
ازدواج با محارم > حفظ نژاد و ثروت
عامل آمرزش گناهان
مانع آن ← معذب در دوزخ

ازدواج زن یا دختر متوفی و الحاق فرزند جدید به متوفی
تعلق بچه های ازدواج دوم یک زن به شوهر اول

نسخ عقاید و سنن موجود

○ عملکرد اسلام > شخصیت دهی به زن و تساوی او با مرد

• نظام اخلاقی



○ عملکرد اسلام : رفع موانع بروز استعداد اخلاقی ایرانیان

□ جمع بندی

■ تفکیک جنبه های ملیت پرستی

مثبت

منفی

■ انتزاعی و مبهم بودن ملیت اجتماعی و نژادی

■ ارتجاعی بودن ملیت اجتماعی و نژادی